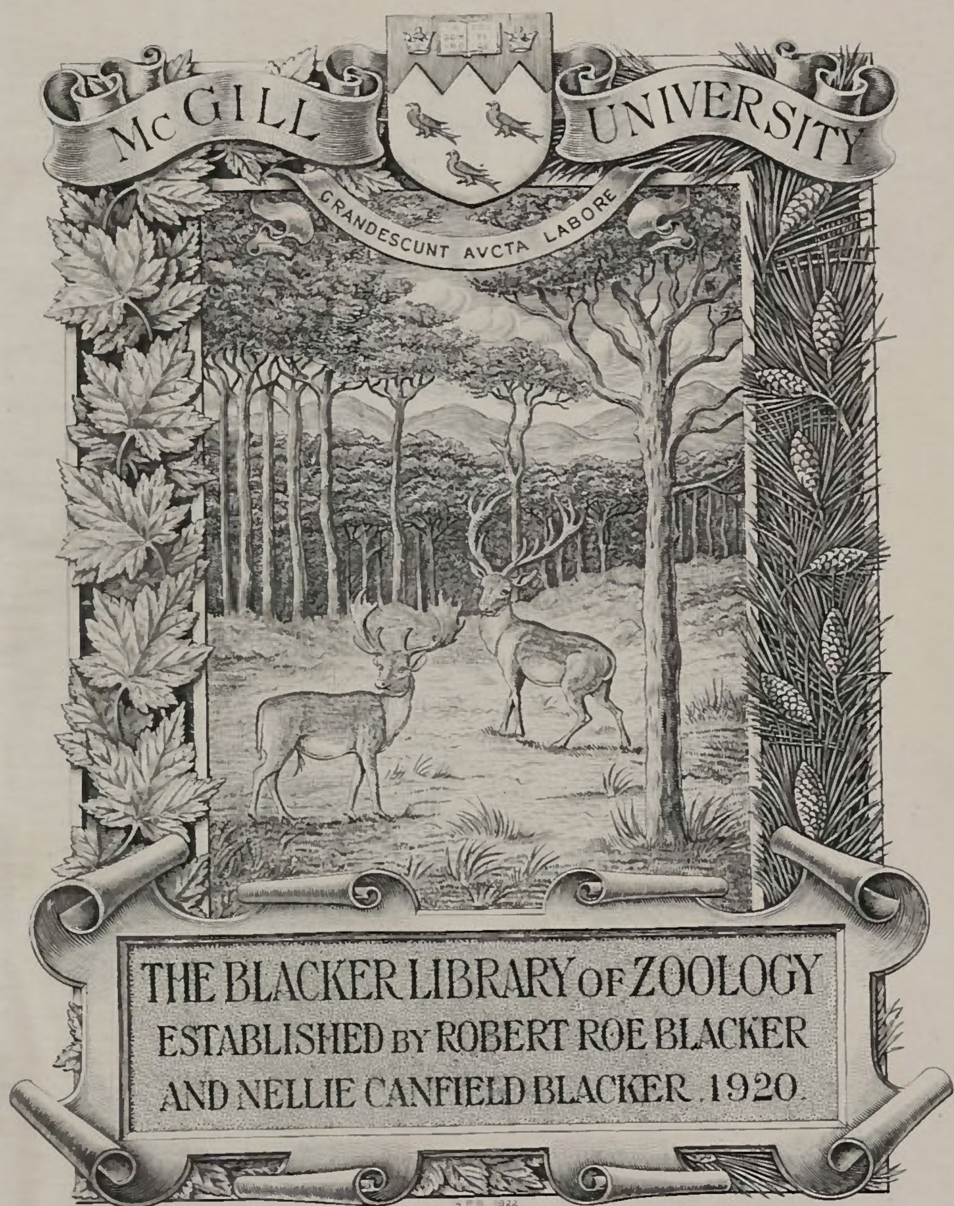
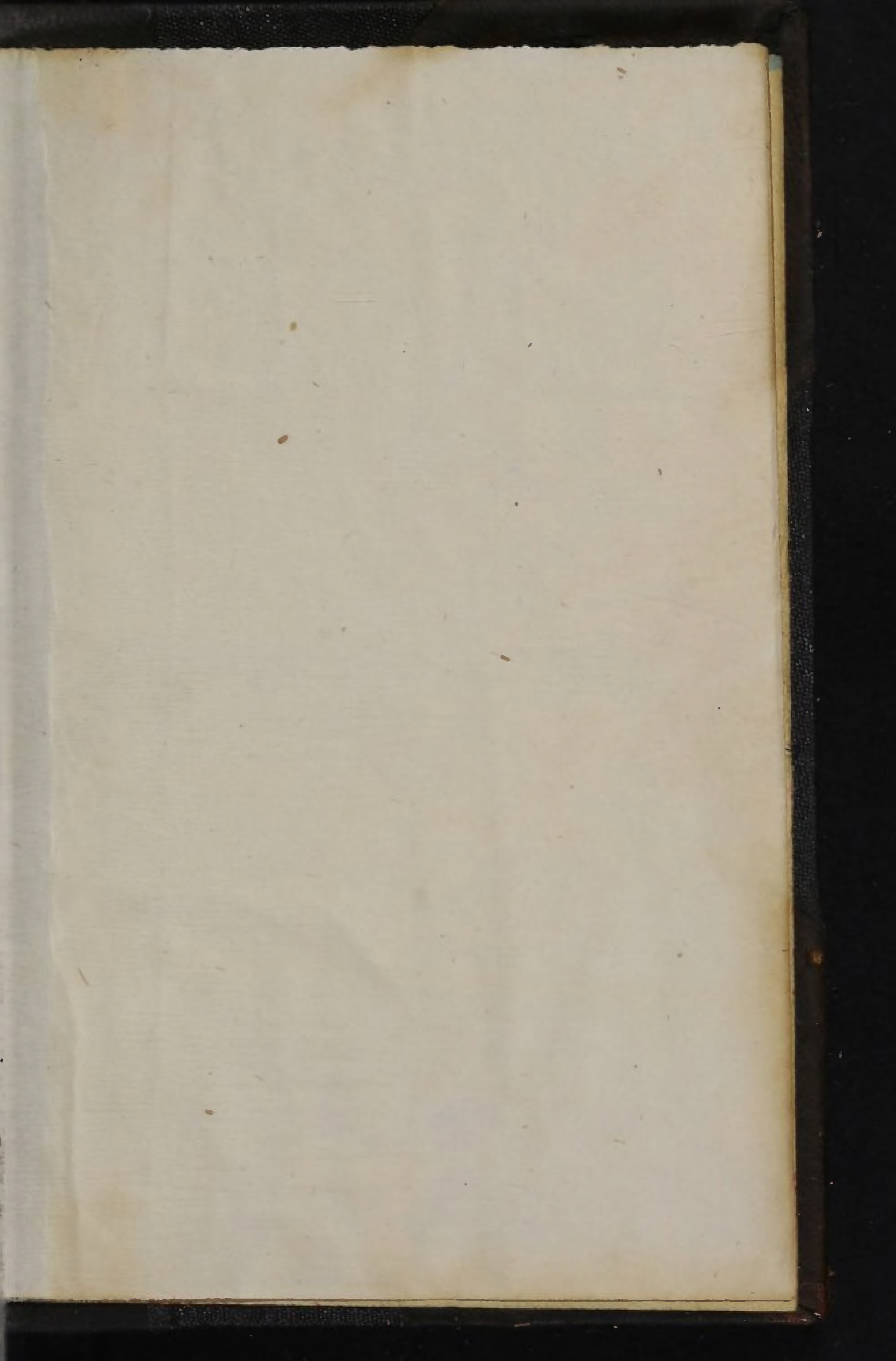
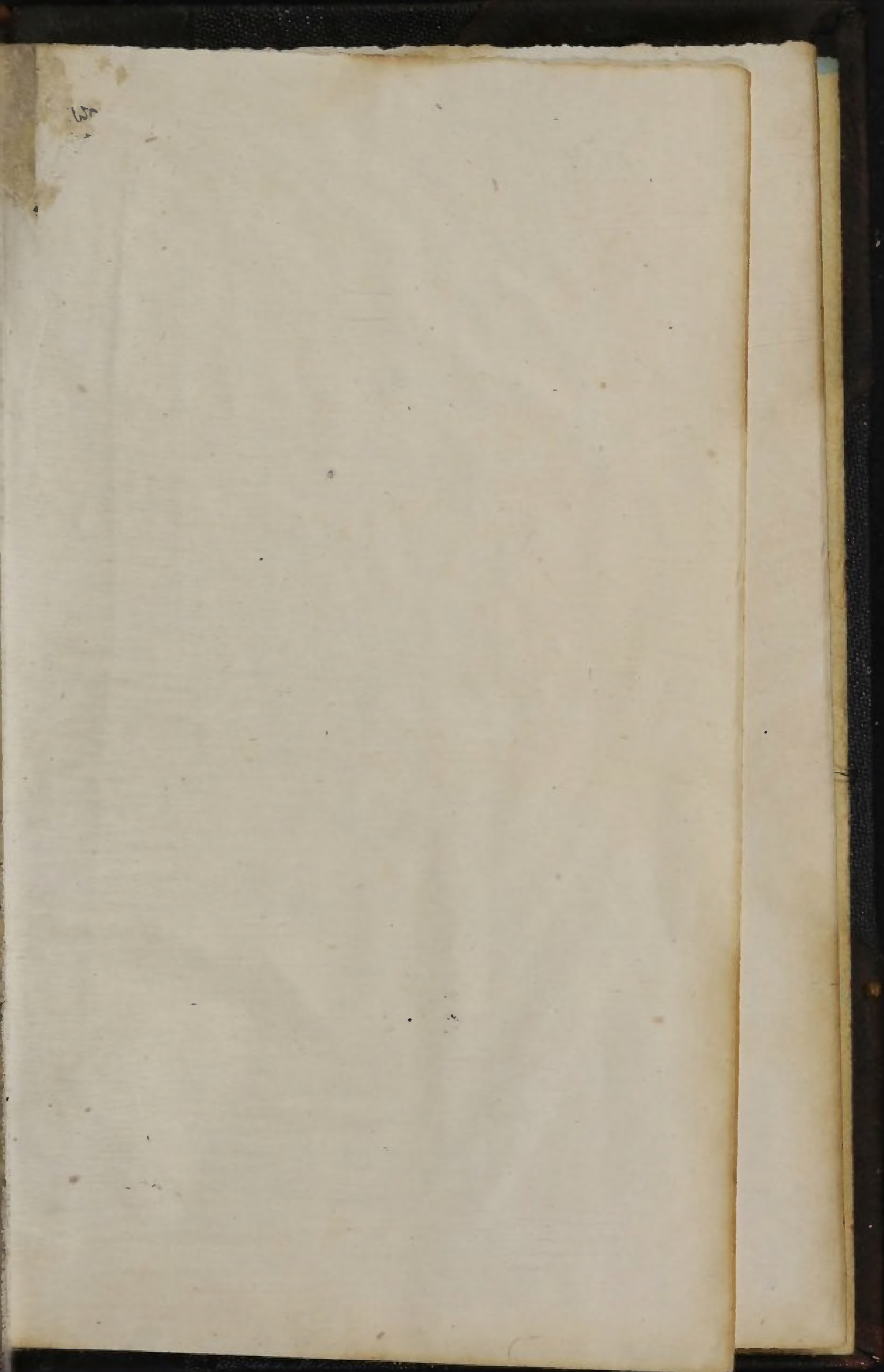

McGILL UNIVERSITY
GRANDESCUNT AVCTA LABORE
THE BLACKER LIBRARY OF ZOOLOGY
ESTABLISHED BY ROBERT ROE BLACKER
AND NELLIE CANFIELD BLACKER. 1920.





Lucknow.
17. XI. 26.
W. I.

این کتاب [illegible] عزیز الله

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس خداوند جهان را که ابلق لیل و نهار چندانکه خیابان ازل و ابد را در نوردد و از ساحت عز تش نشان نیابد و پیر خمیده پشت درین سپهر هر چند گرد عالم بر آید در وادی معرفتش چون کرهٔ نو آموز سراسیمه و حیران باشد هیهات هیهات سمند بادپای اندیشه را چه یارا که بهمعنانی او قلم از قید امکان جسته بمیدان[illegible] در عرصه وجوب جولان نماید و فارس جهان پیمای فراست که محبوس سلسلهٔ حاجتست چگونه شهب کاغذرا

ازمنج

از سخن حمد بی نیاز حقیقی میدان داری فرمود [illegible]

سازد ∴ همان به که عنان بیکران عزیمت ازین راه

تافته ∴ کمیت اشک گلگون بصفحه رخسار دواند [illegible]

عجز و انکسار ∴ بلکه بطریق مباهات و افتخار ∴ پیروی

مجلی عرصه فصحای فصاحت ∴ مصلی مسجد اقصای رسالت

تکیه تاز براق برق سیر ∴ سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی

محرم نهان خانه راز ∴ فَأَوْحَی إِلَی عَبْدِهِ مَا أَوْحَی

صلی الله علیه و آله المعصومین سیما ∴ قائد الغر

المحجلین نموده چنانکه میفرماید ∴ ما عرفناک

حق معرفتک ∴ از راه اعتراف نارسائی

و قصور توسن سخن بقرارگاه آرمیدگی رسد ∴

[illegible] امتثال فرمان لازم الاذعان پادشاه

دین پناه ∴ خورشید رکاب ظفر انتساب گوهر

عرق جبین نثار کوشش کرد ∴ سبحان الله

زهی شهریار ملک صورت و معنی که برهنمائی اختر سعادت
انتظام ظواهر نموده پرتو تسخیر بر قلوب و بواطن
می افکند و تخم عدالت بر صفحه زمین افشانید از مزرع
سبز آسمان سنبله مقصود می درود حلقه اطاعت شریعت
غرا بگوش جان کشید گردن سرکشان روزگار طوق
بندگی میکشند و سجده نیاز معبود بی نیاز غره ناصیه
همت نموده سر افتخار بعرش برین میرساند و قصب
السبق از گذشتگان و آیندگان ربوده ابواب خزاین
برخسار خواهندگان کشوده فروغ زهره و مشتری به
سعادت جبینش بخورشید و مه رسیده نشأ عطارد
بهرام صولت تکبیرش تا بام کیوان کشیده از هیبت
رنگ از روی زنگ و فرنگ پریده و از علو
صدای زنگ گرفته برق تیغش بسیاهی جنود هنود
و نهال رمحش از آب حیوة مخالف سیراب شده اعنی

فلک

فلک فرسای اوج سعادت و اقبال ؛ شاهباز بلند پرواز
جاه و جلال ؛ فارس مضمار شهریاری ؛ شهسوار معرکهٔ تاج و ارای ؛
فرمان فرمای بسیط ربع مسکون ؛ عقده کشای بساط
سپهر بوقلمون ؛ فرخنده بخت خجسته منظر ؛ فرخ طالع
بلند اختر ؛ شیرگیر بزم دلیری ؛ ثابت قدم عزم جهانگیری ؛
گره گشای کارخانهٔ عالم ؛ قبلهٔ مقصود طوایف امم ؛
بهین نتیجهٔ التیام امهات و آبا ؛ مهین مرجع سلاطین
فرمان فرما ؛ کوه وقار آسمان رفتار ؛ مرکز مدار ثابت
و سیّار ؛ مرآت چهرهٔ نیر اعظم ؛ زبدهٔ ازدواج حوا و آدم
حلقه کش گوش قیصر و خاقان ؛ وارث ملک کسری
و سلیمان ؛ خلاصهٔ سلالهٔ سید البشر ؛ راهنمای طریقهٔ
ائمهٔ اثنی عشر ؛ یگانهٔ درگاه سرمدی ؛ مقرب بارگاه
ایزدی ؛ مهبط فیوضات نامتناهی ؛ مصدر آثار
ظل الهی ؛ بیت ؛ سپهر کرم خسرو دین و دولت ؛

فروزندهٔ چهرهٔ ملک و ملت ° محیط سخا مرکز عدل و دانش
بلنداختر مطلع آفرینش ° ستانندهٔ تاج خاقان و قیصر
برازندهٔ تخت و دیهیم و افسر ° فرازندهٔ چتر همایون اعنی
شه ملک و دین شاه عباس ثانی **بیت** که عالم
ز صیتش پر آوازه گشت ° بهار جهان از رخش تازه
گشت ° ز اقبال او چشم بد دور باد ° ز عدلش جهان
جمله معمور باد ° نهال عمر ابد پیوندش تا اوج
بر طارم عشرات رسیده ° و غلغلهٔ کوس جهانگیری از نهم
پایهٔ فلکیات گذرانیده ° با وجود جمعیت گذشته پیوسته اقتدا
بمنهج قویم شرع انور پیغمبر نماید ° و در مقام اختلاف مذاهب قدم
از مرتبهٔ تقلید فراتر گذشته پیروی رای روشن [illegible]
در عموم حقایق و معارف که معروض ضمیر اقدس گشته [illegible]
کاوش تدقیق بشرب عذب تحقیق میرسند و در جمیع مسالک
و طرق که بنظر اکثر انور رسیده بوسیلهٔ رخش فلک فرسای همت

بلند بپایان میرسانند . از الجمله درینوقت که خیلی از نجدی
نژادان آهوتک تیزگام . مجنون وش لیلی خرام
بانعام عساکر منصوره نامزد شده معروض نظر اشرف
همایون میگشت . باین تقریب تامل در غرایب صنایع ایزدی
که در عموم حیوانات وخصوص آن پریوشان زیبا جلوه
چه مخفی وچه ظاهر است نموده فرمان قضا جریان بنام ابجد
خوان دبستان فهم وخرد . نظام الدین احمد صادر شد
که آنچه در باب اسب از آیات واحادیث . وخلاصه اقوال
پیشوایان این فن وسایر آنچه از فرسنامها وکتب معتبره
سنجیده میزان قبول باشد بشیرازه التیام بخشد وآن
لالی گران بها را برشته تحریر کشید . وتحفه محفل فردوس
تشاکل سازد . سواد نامه معلی سرمه دیده امید گشته
غنچه دل کل کل شکفت . وهزاران عقده از پیشانی خاطر
گشاده همیان همیان سجده نثار بساط شکرگذاری شد

بمعاضدت توفیق الهی و مساعدت توجه پادشاهی داخلهٔ
خامهٔ تکاور مقصور گردید و این رسالهٔ شریفه بمضمار دانش
موسوم گشت و چون موضوع این فن از اسباب و آلات
عمدهٔ جنگ و جهادست چنانکه قسمت جنود باقسام خمسه
مقرر شد این نسخهٔ نفیسه بر مقدمه و سه مرحله که بمنزلهٔ
قلب و جناحین و خاتمه که بجای ساقه است اشتمال یافت
امید که پسند خاطر ارفع اعلی گشته روزگار فرخنده آثارش
بظهور دولت حضرت صاحب الزمان علیه صنوف الصلوات
من الملک المنان پیوندد و دولت سعادت جاودانی
چون سلطنت و شوکت شادمانی روز بروز متزاید و متضاعف
گردد مقدمه در ذکر آغاز آفرینش اسپ و باعث رام شدن
و اول اسپی که میان عرب یافت شده بر ضمیر ارباب دانش
پوشیده و مستور نماند که اگر نه دلایل حکمت ایزدی کمال
سهولت بر گردن صعاب دواب افکندی بقدم تدبیر انسانی

5

این راه دشوار چگونه سر آمدی و این بار گران چه سان
بمنزل رسیدی هوشیار خردمند بکمال قدرت و نعمت
پی میبرد که آدمی زاد ضعیف نهاد را بر حیوانات توانا
تسلط داده و اکثر انواع را از وحشتگاه خود در این معموره
انقیاد کشیده و از فواید ایجاد شان بر نوع بنی آدم بشری
منت نهاده چنانکه در مقام امتنان می فرماید که وَالْخَيْلَ
وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً یعنی آفریده ام
اسپان و استران و الاغان را از برای آنکه سوار شوید
و زینت بوده باشد و شک نیست که این آیه کریمه دلالت میکند
که در روزنامه علم ازلی که مجال سرکشی نیست چنین مقرر شد
منافع وجود این حیوانات بانسان راجع گردد و وجود
فایده‌ها سواری تزئین ظاهر عمده است مصرح شده و در تفسیر
ثعلبی از سید سرور کائنات علیه و آله وسلم اصناف الصلوة
روایت شده که چون حضرت حق سبحانه و تعالی اراده آفرینش

اسب نمود باد جنوب را خطاب نمود که میخواهم از تو خلقی بیافرینم
که آنرا موجب عزت دوستان خود و ذلت دشمنان و زینت
بندگان فرمانبردار گردانم پس باد استدعای آفرینش
آن نموده حق سبحانه و تعالی قبضه ازان باد برگرفت و ازان
قبضه اسبی آفرید و خطاب با اسب کرده فرمود ترا عربی آفریدم
و خیر و برکت در موی کاکل تو بستم تا روز قیامت غنیمتها را
مجموع در پشت تو قرار دادم و توانگری را با تو پیوستم
هر جا بوده باشی و مهربان کردم دل خداوند ترا و چنان
گردانیدم ترا که بی بال پرواز کنی پس تو جهت طلبیدن
هر چیز گریختن هر چیز شایسته خواهی بود و روز و باشد
که بر پشت تو متمکن بسازم مردانی را که تسبیح گویند مرا
و تحمید کنند و تهلیل گویند و شما اسبان تسبیح
هر گاه ایشان تسبیح گویند و تهلیل گوئید هر گاه ایشان
تهلیل گویند و تکبیر گوئید هر گاه ایشان تکبیر گویند

6

و چون ملائکه صفت اسب را شنیدند و خلقت آن از او دیدند

گفتند یا رب خدایا فرشتگانیم و تسبیح میکنیم ترا و تحمید میکنیم

پس چه چیز مثل این جهت ما آفریدی خدای تعالی گفت

ایشان اسبی ابلق آفرید که گردنهای آنها مثل گردن

شتر بود و چون خدای تعالی اسب را بر زمین فرستاد

و قدمهای او بر زمین قرار گرفت شیهه کشید پس

ندا آمد که مبارک باشی ای چهارپا که خوار میگردانم

بسبب او از تو کافران را و شکسته میدارم گردنهای

ایشان را و پر میسازم گوشهای ایشان را و می

ترسانم دلهای ایشان را و در کتاب من لا یحضره

الفقیه از منبع حقایق و دقایق امام جعفر الصادق علیه السلام

مرویست که کانت الخیل وحوشا فی بلاد العرب

فصعد ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام علی ابی قبیس

فنادیا الا هلا الا هلم فما بقی فرس الا

اعطی بقیاده و امکن من ناصیته یعنی اسبان
وحشی بودند در بلاد عرب و هیچکس را دست تصرف بر ایشان
نبود پس ابرهیم خلیل و اسمعیل ذبیح علیهم السلام بر ابی قبیس که
کوهیست در شرقی مکه معظمه برآمدند و آواز دادند که آگاه
گردیده و رام شوید و بیائید پس نماند اسبی مگر که داد اطاعت
خود را و اگذاشت موی کاکل خود را و مراد از این دو عبارت
تسلیم و فرمان برداریست و این حدیث در کافی نیز مذکور است
داند که تفاوتی در بعضی الفاظ دارد و از آنجمله بجای ابی قبیس
جبل حیا آورده اند و آن نیز کوهیست در حوالی مکه معظمه
و در بعضی از فرسنامها بنظر رسیده که اسبان در دریا
می بودند تا بعضی شرطها با ایشان نکردند بیرون نیامدند
اول آنکه جنب وزن سوار نشوند دوم بازنکنند سیم از خورش
باز نگیرند چهارم در جای پاکیزه بدارند پنجم نعل بر خلاف دست
و پا نزنند ششم موی یال و دم نبرند و گوش و پیشانی ...

و زخم و از نکنند و در باب اوّل اسبی که میان عرب یافت
شده در کتاب اقوال کافیه چنین مذکور است که طایفه از
عربان عمان نزد حضرت سلیمان ع آمدند و مسئلهٔ چند
از امور دینی خود پرسیدند بعد از آنکه جواب شنیدند
و کار ایشان ساخته شد و ارادهٔ بازگشتن نمودند
بخدمت آنحضرت آمده معروض داشتند که بلاد ما بسیار
دور است و توشه ما کم شده امر فرما تا ما را آنقدر توشه
بدهند که بشهر خود رسانند پس حضرت سلیمان ع یکی از
اسبان ایلچی خود بایشان داده فرمود این توشه شماست
بهر منزل که فرود آیید یکی از مردم خود را باین اسب سوار کنید
و نیزه بدست او دهید و خود آتش بیفروزید و هنوز همه جمع
نکرده خواهی بود که آن مرد جهت شما شکار می آورد پس آن
قوم بهر منزل که فرود می آمدند بعمل می نمودند چون
مکرر تجربه کردند و اعتقاد جازم بقول حضرت آوردند آن

اسب را از دال الکب نامیدند یعنی توشه سوار از روآن اولی
اصلی است که میان عرب پیدا شد و باقی اسبان عربی
ازان بهم رسیدند **مرحلهٔ اول** در ذکر محامد و مذمایم
و سایر آنچه تعلق بشناختن اسب دارد و این مرحله بر نه
باب مشتملست **باب اول** در ذکر آیات و احادیث
که دلالت بر محاسن اسب میکنند ۝ قال الله
وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ
الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ ۝
یعنی آماده سازید از برای کافران آنچه توانید از آلات
جنگ که لشکر را ازان قوت و توانائی یابد و اسبان
بسته که بترسانید بسبب آن دشمنان خدا و دشمنان خود را
و مراد کفار است ۝ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا
تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۝ و نیز بترسانید طایفهٔ دیگر
از دشمنان را که شما ایشان را نمیدانید و خدا میداند

8

و مراد منافقین است که دشمنی در لباس دوستی میکنند و
در بعضی روایات آمده که شخصی نزد حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله شکایت کرد که سنگ در خانهٔ
من می اندازند بی آنکه کسی دیده شود آنحضرت فرمود
اسب بجنیبت در خانه خود ببند بعد از ان این آیهٔ
شریفه تلاوت نمود و مراد از کافرانی که شما نمیدانید
و خدا میداند فرقه از جنیان اند پس آن مرد بفرموده عمل نموده
و سنگ انداختن برطرف شد• وَمَا تُنفِقُوا مِن
شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ لَا
تُظْلَمُونَ• و هر چیز در راه خدا بدهید خواه قیمت
اسلحه و خواه نفقه اسب تمام میرسد بشما و مظلوم نخواهید
شد. و در کتاب من لا یحضره الفقیه از سید و سرور
کائنات علیه و آله افضل الصلوات• در تفسیر آیهٔ
الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنانی که میدهند
مال خود را بشب و روز پنهان و آشکار پس ایشان راست نزد
پروردگارشان و هیچگونه ترسی نیست ایشان را و ایشان
اندوهناک نمیشوند چنین وارد شده که نَزَلَتْ فِي النَّفَقَةِ
عَلَى الْخَيْلِ یعنی این آیه شریفه در باب نفقه دادن باسب نازل
شده و این تفسیر اگرچه بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه شیعیان
و سنیان نیز از آنحضرت روایت کرده اند که این آیه در شان
حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام نازل شده در وقتی
که مالک چهار درهم بود یکی را روز و یکی را شب و یکی را مخفی و یکی را
آشکار تصدق نمود اما رفع منافات چنین کرده اند که در محل
اصول مقرر شده که هرگاه آیه قرانی یا حدیثی در مقامی وارد
شود هر چه از ان مقوله باشد در ان حکم شریک خواهند بود
وشکی نیست که این آیه اولا درباره حضرت امیر المومنین

وارد شده و هر مومنی که اسبی قصد ثواب داشته باشد
و نور وش پنهان و هویدا نفقه بآن اسب دهد در حکم
این آیه شریفه شریک خواهد بود و در بعضی از روایات بنظر رسیده
که حق سبحانه و تعالی بعد از آنکه آدم را آفرید و تعلیم اسما نمود
یعنی حقیقت هر چیز را باو فهمانید فرمود از مخلوقات من چیزی
را اختیار کن حضرت آدم اسب را اختیار کرد حق تعالی فرمود
که اختیار کردی عزت خود را و عزت فرزندان خود را مادام
که باقی باشند بر روی زمین در کافی از گوهر کرمی اند و منقول
از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که اَلْخَيْرُ كُلُّهُ مَعْقُودٌ
فِي النَّوَاصِي الْخَيْلِ إِلَى يَوْمِ الْقِيمَةِ یعنی انواع مجموع خیر
و انتفاع در موی کاکل اسب بسته است تا روز قیامت
بدین جهت که خیر و برکت در هر چیزی اخرویست یا دنیوی
یعنی باعث اجر و ثواب و لذت آخرت یا دنیوی یعنی موجب
التذاذ درین عالم و قسم آخر بر دو وجه میتواند بود و نخست

بالذات که منفعت فاارآن خیر نباشد مانند خورش و پوشش
نسبت بماکول و ملبوس و ادراک و احساس نسبت بمدرک
ومحسوس دویم بالعرض چون ارباح تجارات نسبت برأس
المال وحصول تولدات نسبت بارضین و مواشی و هر یک
ازین دو بر دو گونه می‌شاید چه انتفاع با ستلزم افنای
آن ضایع است یا با بقای آن نیز میسراست و هیچ شبهه
نیست که جمیع اقسام انتفاعات از اسب متمشی میشود ازینجهة
که در قسم اول وسیلهٔ جهاد که عمدهٔ عبادات است میگردد
وهمچنین زیارت مشاهد مشرفه و برادران مومن بآسانی
صورت می‌پذیرد و در سایر اقسام عموم التذاذات حاصل
میشود چون خوردن گوشت و پوشیدن پوست و ملاحظهٔ
صورت وجمال و سرعت حرکت و استقلال و تسلط دشمنان
در معارک وخلاصی از مخاوف و مهالک و موزد حز؟ ونحوه
ساختن وکره و نتاج گرفتن و از کثرت منافع وخیرات

اطلاق

اطلاق لفظ خیر بر اسب در کلام عرب شایع و متعارف شد
در قرآن مجید در قصه فوت نماز حضرت سلیمان علی نبینا و ع
بدین لفظ مذکور است آنجا که میفرماید نِعْمَ الْعَبْدُ
اِنَّهٗ اَوَّابٌ یعنی بنده خوبی بود سلیمان بدرستی که او رجوع
کننده بود بسوی پروردگار خود اِذْ عُرِضَ عَلَیْهِ بِا
لْعَشِیِّ ازینچه که معروض شد بر او در وقت عصر که هنگام
نماز بود در دین او وَالصَّافِنَاتُ الْجِیَادُ اسپان
خوب که در ایستادن دو دست و یکپا بر زمین قرار میدادند
و از پای دیگری گوشه سم بر زمین میگذاشتند و در حدیث
آمده که حضرت سلیمان مشغول ملاحظه اسپان شده
تا وقت نماز گذشت و آفتاب غروب کرد فَقَالَ
اِنِّیْ اَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَیْرِ عَنْ ذِکْرِ رَبِّیْ حَتّٰی
تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ پس گفت بدرستی که من برگزیدم
دوستی خیر را از ذکر پروردگار خود تا آفتاب در حجاب

مغرب مخفی شده و مراد از دوستی خیر محبت اسبانست که بسبب
اشتغال آنها از نماز غافل شد بعد از آن استدعا از ملائکه
نموده گفت ردوها علی یعنی باز گردانید آفتاب را
برین فطفق مسحا بالسوق والاعناق پس شروع
کرد در مسح کردن ساقها و گردنها و هم آنحضرت و هم
یاران او که باین تقریب نمازشان فوت شده بود
و این مسح کردن بجای وضو ساختن بود در دین ایشان
و لفظ سوق و اعناق که بصیغه جمع وارد شده باعتبار
آن جماعتست اینست تفسیر آیه چنانکه از ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین وارد شده ممکن است که مراد از لفظ کلمه
در حدیث مذکور جهاد با دشمنان دین باشد اینان ایمان
در جمیع عبادات مقدم است و چون در جهاد تسخیر خیر
مانند اسب باعث توانائی و ایمنی از دشمن میگردد
پس همانا کل خیرات منحصر است در آن و از اینجهة قسمت

پیاده را یکسهم میدهند و سوار را دو سهم یا سه سهم بنابر اختلاف
مذاهب فقها درین مسئله و اگر شخصی دو اسب داشته باشد
بجهت هر یک جدا حصه میگیرد و احتمال دیگر درین مقام
آنست که چون اسب موصوفست بمیمنت چنانکه از
روایات دیگر مستفاد میشود و معنی میمنت آنست که
در هر ماده مستلزم نوعی از منفعت باشد پس مجموع خیرات
لازم آن خواهد بود والله اعلم و در کتاب مذکور از آنحضرت
منقول است که تِسعَةُ اَعشارِ الرِّزقِ مَعَ
صاحِبِ الدّابّة یعنی روزی عالم از ده حصه نه سهم
از آن مخصوص صاحبان چهارپایانست و نیز از آنحضرت
روایت کرده که خطاب بیکی از اصحاب فرمود اِشتَرِ
دابّةً فَاِنَّ مَنفَعَتَها لَکَ و رِزقُها عَلَی اللهِ
یعنی خر سواری کن چهارپایی بدرستی که نفع آن از تو خواهد بود
و روزی آن بر خدای تعالی است و باز از آنحضرت نقل کرده

که مَنْ سَعَادَتِ المُؤمِنِ دَابَّةٌ يَرْكَبُهَا فِي حَوَائِجِهِ
وَيَقْضِي عَلَيْهَا حُقُوقَ اِخْوَانِهِ یعنی از جمله سعادتهای مومن
آنست که چهارپایی داشته باشد که سوار میشود او را در کارها
خود و برآوردن حقوق برادران ایمانی خود در امداد
آینست که در بیماری و آمدن از سفر و سایر مواضع
مقرره بدیدن ایشان رود و در کتاب کافی و تهذیب
از انحضرت روایت شده که مَنِ اشْتَرَى دَابَّةً
كَانَ لَهُ ظَهْرُهَا وَعَلَى اللهِ رِزْقُهَا یعنی هر کس
خریداری کند چهارپایی را پشت آن از برای او خواهد
بود و روزی آن بر خدای است و در کافی و تهذیب
مذکوراست و در کتاب من لا یحضره الفقیه از انحضرت
مذکوراست که خطاب به شیعیان فرموده
اِتَّخِذُوا الدَّابَّةَ فَاِنَّهَا زَيْنٌ وَيُقْضَى عَلَيْهَا
الْحَوَائِجُ وَرِزْقُهَا عَلَى اللهِ جَلَّ ذِكْرُهُ یعنی بگیرید

وپیدا کند چهار پایان بدرستی که آن زینتی است
وکارها بسبب آن ساخته میشود وروزی آن
برخداست بزرگ باد نام او ودر کتاب من لا
یحضره الفقیه از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا
مرویست که من ربط فرسا عتیقا محیت
عنه فی کل یوم ثلث سیّآت وکتب
له احدی عشر حسنة ومن ارتبط
هجینا محیت عنه فی کل یوم سیّئتان
وکتبت له تسع حسنات ومن ارتبط
برذونا یرید به جمالا او قضاء حاجة
او دفع عدو محیت عنه فی کل یوم سیّئة
واحدة وکتب له ستة حسنات
یعنی هرکس به بندد اسب نجیبی که پدر ومادرش عربی
باشند محو کرده میشود هر روز از نامهٔ اعمال او سه بد

ونوشته میشود که جبهه او یازده خوبی و هر کس به بند
اسب همچنین یعنی آنچه پدرش عربی و مادرش یابو باشد
محو میشود هر روز از او ذو یدی و نوشته میشود برای
او نه خوبی و هر کس به بند یا بوی بقصد زینت یا
قضای حاجت یا دفع دشمن محو میشود هر روز از او
یک یدی و نوشته میشود شش خوبی و این حدیث
تتمه دارد که مشتملست بر بیان بعضی علامات خوب
که در اسب می باشد با بعضی احادیث دیگر که مناسبت
در جای خود مذکور میشود ان شاء الله تعالی

باب دوم در شناختن سال اسب از دندانها
بدانکه اسب نجیب را از روز پنجم تولد تا نهم شروع در
بر آمدن دندان میشود شش زیر و شش بالا بر می آید
چهار را از انجمله که در میان واقع است دو از پایین و دو
از بالا در لغت عربی آنها را ثنایا گویند و چهار دیگر را

13

واسطات و چهار دیگر که بر اطراف ثنایا رباعیات و در
سال مجموع دندانهای کوچک و نرم و سفید می باشند
و برنگ صدف و در سال دویم مایل بزردی می شوند
و در اواسط سال سیوم شروع در افتادن ثنایا
می شود و در آخر همین سال بجای آنها دندانهای بزرگ
بر آید و در سال چهارم همین عنوان واسطات
افتاده عوض بر آید و در سال دیگر رباعیات و در آخر
سال پنجم تمام دندانهای دوازده گانه افتاده
عوض آنها دندانهای بزرگ مایل بزردی بر آمده باشد
تا این مرتبه بسبب کثرت و تواتر تجربه دلالت
علامات معلوم شده است اما مراتب بعد از این در
بعضی از کتب این فن چنین مفهوم میشود که چون
شش ساله شود سرهای دندانهای سیاه شود
و در سال هفتم سیاهی ثنایا برنگ عسلی مبدل

[illegible]

کردد و در هشت سالکی و اسطات بدان رنگ شوند
و در نه سالکی رباعیات و چون ده ساله شود رنگ
انکبین از ثنایا متغیر شده کم رنگ شوند و در سال
یازدهم رباعیات و در سال سیزدهم همچنان باشد
و چون چارده ساله شود دندان بالا از رباعیات
سفید شود و در سال پانزدهم مجموع رباعیات سفید باشند
و در شانزده و هفده و اسطات و ثنایا نیز بدین
رنگ کردد و در هیجده سالکی تمام دندانها سفید باشند
و در سال نوزدهم ثنایا مثل رنگ خاکستری نمایند
و در سال دیگر مجموع دندانها خاکستری شوند و از
سه سالکی تا بیست و پنجسالکی نیز کی دندانها
باین ترتیب که اول از ثنایا و بعد از رباعیات
رسد و سه سال دیگر کجی و سستی در دندانها ما بید
آید همان ترتیب و سه سال دیگر جنبش و حرکت کند

یا الهی

[illegible]

14

باز بهمان ترتیب و درسی و دو سالگی مجموع دندانها
بیفتند و از علف خوردن باز مانند و نادر می باشد
که اسب باین سن رسد. و در باب این علامات
اختلاف بسیاری در نسخها بنظر رسید. آنچه باعتماد
نزدیکتر بود نوشته شد. و ظاهرا درین معنی اسبها
نیز مختلف می باشند و در اکثر [illegible] حکم جزم
نمی توان کرد و اسب را دندان [illegible] ین و دو و از
دندان می باشد. چهار از آنجمله [illegible] است
قوارح و تیمه را افراس گویند [illegible] احوال آنها مضبوط نیست
از نسخه مذکور نشد و غایت قوت و کمال اسب در سال دوازدهم
است و چون از آن مرتبه گذشت شروع در تنزل میکند و چنین
مشهور است که اگر اسب را خصی کنند در هر سال باشد بهمان
نشانها می ماند و دندانهایش چندانی متغیر نمیشود ○

باب سیم در ذکر رنگها چهره پردازان حقایق گوناگون

چنین تصویر کرده اند که الوان را دو طرف می باشد یکی سیاهی
محض که ازان تیره تر نشاید و دیگری سفیدی سخت که هیچ
شائبه از رنگی دیگر نداشته باشد و میان این دو طرف
رنگهای بسیط و مرکب غیر محصور متصور است که بعضی از آنها در
بعضی لغات مسمی باسمی شده اند مانند بنفش و سبز و بعضی را
چون نامی معلوم نیست هنگام تقریر بچیزی که شبیه باشد
نسبت میدهند چون عسلی و جوزی و برغم محرران حرف
اصل رنگها در اسب پنج است سیاه و سرخ و زرد و کبود
و خاکستری و سفید و باقی رنگها باینها باز میگردد یا از اینها
مرکب می باشد چنانکه از ملاحظه تفصیل آن معلوم میشود اما سیاه
که عرب آنرا ادهم میگوید آنچه در کمال تیرگی همچون رنگ
فیل و کاومیش باشد خوب میدانند مگر بعضی را که سرخی در چشم
داشته باشد که دران صورت دیوانه و لگدزن و سرکش خواهد
بود و آنچه در حوالی سوراخ بینی سرخی داشته باشد و شکمش براق

انند که عرب آنرا اجوی گویند نیز خوب میدانند و از رنگهای سرخ

آنچه مایل بسیاهی و یال و دم آن سیاه باشد آنرا کمیت

گویند از همه رنگها بهتر است و در گرما و سرما و گرد این بیشه

و مگس و زنبور و کیک و گرسنگی و تشنگی و مرض و سختی از همه صبورتر

می باشد و آن چند قسم است بعضی سیاهی مایل و بعضی سرخی بعضی

صاف و بعضی تیره و ضابطه در جمیع اقسام آنست که هرگاه یال

و دم آن سیاه باشد کمیت گویند اگر سرخ رنگین با یال سفید

باشد اشقر و بهترین رنگهای اشقر آنست که بحل ارمنی مایل باشد

و اسپان اشقر تند و دونده می باشند اما صبر و کمر ایشان سست

باشد و صبر بر گرسنگی و تشنگی نداشته باشد آنچه از کمیت و اشقر

کم رنگ تر باشد مثل سرخی گلی که گلاب از و گیرند اگر سرخ سیاه یا به

رنگ دیگر نداشته باشد خوبست و از رنگهای زرد که سمند گویند

آنچه بزردی تخم مرغ ماند و گلها از اصل بدن بقدر درهم کم رنگ

تر داشته باشد و آنچه برنگ حنائی و زانو و سم و یال و دم سیاه

باشد و بر پشت از یال تا دم خطی سیاه کشیده باشد بسیار
خوبست و اسبی که سبز و سیاه خنگ و کبود نیز گویند و رنگ او
فی الحقیقه مرکب از سیاهی و سفیدیست یعنی بعضی از تارهای موی او
سیاه و بعضی سفید است خوب میدانند خصوص بعضی را که گلهای
مایل بسرخی بقدر درهم داشته باشد و کبود و خاکستری که هر
تار موی او خاکستر گونست بدست و این قسم است که از جمله
اصول خمسه الوان شمرده شده و از اسبان سفید که اشهب گویند
بعضی که دهن و پیشانی نه بست و پا و چشمها و سم و یال و دم آن سیاه
باشد بسیار خوبست و مبارکست و اگر دست و پا و سم آن
سفید باشد ضعیف و سست می باشد و از رنگها آنچه ابرش باشد
یعنی نقطهای کوچک مخالف رنگ اصل بدن داشته باشد خیلی
خوب نیست و همچنین بدتر یعنی آنچه بجای نقطهای کوچک و نقطهای
بزرگ باشد و ملمع یعنی آنچه بجای نقطها گلها بزرگ باشد مثل
پلنگ بدست و همچنین ابلق و چنین مشهورست که اسب نجیب

16

کفل یکسان بمرتبه که هیچیک از دیگری بر آمده تر نباشد

و استخوان دم کوتاه و دراست و موی او بلند باید و مکروه است

که دم بیک طرف میل دارد و علت این عادت می باشد

و همچنین مکروه است که دم از کفل بیرون آمده تر باشد

و این در اصل خلقت می باشد و زیر کردن آنجا که سینه است

کم زدن و پهن در اصل سینه پهن و کشاده و پر باید و در گوشت

پاره که از دو طرف سینه بر می آید هر چند بیرون آمده تر باشد

بهتر است و بر آمدگی هر دو یکسان باید و استخوانهای هر دو

پهلو قوی و بیکدیگر پیوسته و شکم گشاده و کشیده باید

و دو خصیه مثل یکدیگر باشند و بسیار بزرگ و آویخته نباشد

و اگر یکی بزرگتر از دیگری باشد در اصل یک خصیه داشته باشد

معیوب خواهد بود و ذکر بلند نیز ناخوش است و مکروه

و استخوان ساعد که مابین از بازو است و ذراع نیز گویند

قوی و بلند و بی گوشت چون ذراع سگ تازی باید یا بیکی

که میان استخوان زراع است کوتاه و استخوان ساق پای نیز
کوتاه و بی گوشت و باریکی میانش بلند و همچنین استخوان
بالای ساق بلند باید و چنین گویند که وسط ساق پا از پیش
ملاحظه کنند باریک باشد و از پهلو به غلیظ پهن نماید
و اگر از عقب نظر کنند متوسط باید و زانوها در بزرگی
و کوچکی یکسان و موی آن ساق سیاه و نرم و خورد
کان دست و پا که آنرا اعرابان اسنخ و ترکان بخادولق
گویند قوی و کوتاه باید و سست نباشد چنانکه سم گاهی بطرف
راست و گاهی بجانب چپ مایل شود و این عیب در پا
بیش از دست می باشد و همچنین باید راست بر سم نباشد
بلکه بقدر خمیدگی داشته باشد و این راستی در پا چندان
عیب نیست و سم پهن و سیاه و میان تهی باید و سر سش
بطرف راست یا چپ مایل نباشد و اگر پیش سم بلند
و عقبش تنک باشد مذموم است و از انواع شیروان

متوفر

16

مفوضست که گفته بهترین اسبان آنست که سه عضوش دراز
و سه کوتاه و سه عریض و سه غلیظ و سه وسیع و سه صافی و سه
ستبر باشد. اما سه عضو دراز گوش و گردن و دراز نهاد
و سه عضو کوتاه استخوان و جزدگان و پشت است و سه عضو
پهن پیشانی و گردن و سینه و سه عضو غلیظ موی کاکل و عصب
دست و پای و دراز نهاست و سه عضو وسیع سوراخ بینی و زیر
گردن و شکمست و سه عضو صافی موی یال و پوست کفل و اصل
دُم است و سه عضو سیاه چشم و لب و سم است باب ششم
در انعام آنچه متعلق است باندام و ذکر علامات نجابت و تیزبینی
هر کونه اسب قابلیت تربیت دارد مگر آنچه بهر چشم و بینی آراسته
باشد و آن دو نشانه است در دست بر بازوها و از طرف
اندرون مانند چرمی که آتش دیده باشد سخت و بهم کشیده
دار رکت این فن چنین مفهوم میشود که این نشانها از چشم
و بینی است از انجهه که کره وقتی که در شکم مادر است سر جو درا

در زیر شکم خود میدارد و جائیکه چشمها در میان دستها و پهلوها
در میان پایها واقع میشود و بدین سبب این نشانها بهم رسند
پس اگر این علامتها که مذکور شد نباشد معلوم میشود که در شکم مادر
بر حالت طبیعی بوده و قابل تربیت نیست اما در کتاب من لا
یحضره الفقیه از عمار بن عیسی منقولست که گفت از شیخ حمایی در دقایق
امام جعفر الصادق علیه السلام پرسیدم که چرا میان دو دست
چهارپایان دو نشانه می باشد بشکل داغ آنحضرت فرمودند این موضع
سوراخ بینی است وقتی که در شکم مادر بوده و این حدیث تکذیب
سخن سابق و نظر عقل در مینماید که هر گاه چشمها در میان دو دست
باشد یعنی میان پاها رسد و بالجمله علت حدوث آن هر چه
باشد از دلایل نجابتست و اسبی که خالی ازین نشانها باشد
معیوب و مذموم میدانند و چنین گفته اند که دو استخوان که بر دو طرف
زانوی دست است با یکدیگر موازنه باید کرد که اگر آنکه بیرون زانوست
بلندتر باشد از آنکه بالای زانوست آن اسب البته تند و دونده

18

خواهد بود و در خلاف این یعنی آنچه بالای زانوست بلندتر از
زیرین باید و از این صورت اگرچه نادر و کم یابست دو خوشنمایست
بلکه اگر عکس این باشد بنظر خوشتر آید اما از عمده علامات
تندی و دوندگی بیشتر دانند دیگر از علامات نجابت آنست
که خبندیی او از میان هر دو سوراخ بینی تا میان هر دو چشم مساوی
باشد با استخوان بازو و استخوان بازو از و بلندتر نباشد
و اهل هند درین باب اهتمام تمام دارند و این را نشان عمده
در خوبی میدانند دیگر از علامات آنکه بلندی گردن یعنی از محل
موی کاکل تا سر دوش که آخر یالست مساوی باشد با مجموع پشت
و کفل که اول آن سر دوش و آخرش محل فرو رفتگی دم است
و در وسعت سوراخ بینی نیز مبالغه بسیار نموده اند که در دویدن
از تنگی نفس از دویدن عاجز نشود و گاه باشد که اسب تمام خلقت
خوش صورت را بدین عیب بینی شکافند و بد هلیات کنند و وقت
دویدن باید که دست را بلند کند چنانکه بموضع گذشتن تنگ

نزدیک میشود اما بشرطی که سر سُم آنمقدار بلند نشود بلکه آویخته باشد
و چنین مسموع است که عبد الرحمن بن الحکم وقتی که حاکم کوفه بود هزار
اسب را در معرض دوانیدن آورده و ابن قیصر اسدی را که در اسب
شناختن مشهور و معروف است طلبیده سوال کرد که ازین هزار اسب
کدام اسب سبقت می گیرد ابن قیصر اشاره بمادیانی اشقر کرد
گفت این اسب بر همه پیشی میگیرد اما بعد از لحظه [illegible]
اسبان را دوانیدند همان مادیان از همه بگذشت و همان لحظه
بمرد از ابن قیصر پرسیدند که بچه سبب حکم کردی که این مادیان
از همه تیزتر است گفت دیدم که در رفتار یکی را بلند میکرد
و دیگری را میگذاشت و مجموع دست و پای است و همچنین دست
و پای چپ را بسرعت حرکت میداد و دست راست را بطریقی بر
میداشت که موضع گذشتن سنگ گره نزدیک می شد و این همه
علامات چلدی و تندی است پس پرسیدند که چون دانستی
که خواهد مرد گفت سوراخ بینی او تنگ بود و در نفس کشیدن

عاجز میشد **باب هفتم در دایره و سایر علامات**

هر پیچی که در موی بهم رسد باعتبار شباهت آنرا دایره گویند
و ده دایره در چهار موضع باتفاق شوم و مذموم است اول در میان سینه
دوم سر دوش با حوالی آن سیم دو طرف از چپ و راست آنجا که
است دم خود را میزند یعنی تهیگاه چهارم میان پیشانی و چنین گفته
اند که اگر در میان پیشانی یکدایره باشد خوبست و اگر دو دایره
باشد بسیار بد است و دیگر دوایری که در اسب می باشد
بعضی مکروه نمیدانند و طایفه از متاخرین گفته اند که بر دو استخوان
که از طرف راست و چپ زیر گوش بر آمده باشد اگر دایره باشد
بدست و بر بالای پیشانی زیر کاکل اگر دو دایره باشد بسیار
خوبست و اگر یکدایره باشد یا اصلا دران موضع دایره نباشد
بدست و چنانست که اسب یکچشم یا بی چشم باشد و اگر در عرض
گردن دایره باشد چنین گفته اند که اگر با دوش نزدیک
است مکروه است و اگر بسینه یا بسر نزدیک باشد مبارکست

و بر پهلو آنجا که پای سوار است دایره مکروهست خصوص جانب
راست و بر ذراع از طرف بیرون یا اندرون اگر دایره
باشد بعضی مکروه دانسته اند و اسب وقتی که بسته است
اگر سر را بجانب راست و چپ حرکت دهد اگر او قات بد
میدانند و اسبی که بر دو جانب گردن یا سینه چون [illegible]
فرو رفتگی داشته باشد مبارکست و از اهل هند منقولست
که دایره زیر موی کاکل را خوب میدانند و همچنین اگر بر لب
بالا دو دایره باشد نزدیک بیکدیگر خوب میدانند و اسبی
که بر روی و سینه اصلا دایره نداشته باشد بد میدانند
و همچنین دایره ذراعیه و دایره زیر گوش را بد میدانند
و اگر در زیر چشم یا در زیر زانوی دست و پای از طرف
اندرون یا بر لب زیرین دایره ها باشد مکروه میدانند و دندان
بانی که از لب بلند تر باشد یا آنکه دو دندانش از سایر دندانها
بلند تر باشد و همچنین اسبی را بیهوده دست بر زمین زند بد میدانند

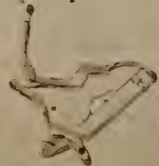
و بعضی علامات دیگر کمالی دارند و خوف میدارند و دعوی
میکنند که اگر کسی اسپی متصف باین علامات داشته باشد
هرگز بیمار نشود و پیر نمیگردد و نمی میرد و از نیمقوله سخنان
که هیچ عاقل در تکذیب آن تامل ندارد و حکایتی غریب در این مقام
منقولست که طایفه از اهل هند موسم آمد و شد کشتی در عدن
بودند و شخصی اسپی در معرض فروخت داشت مردم هند که آن
اسپ را دیدند برغبت تمام و قیمت اعلا خریدند و شخصی از ایشان
سوال کرد که چه خوبی دارد این اسپ گفتند هرگاه پادشاه
اسپی باین علامات داشته باشد صد سال عمر میکند و هرگز
پیر و غمناک و بیمار نمیشود و بعد از آن بجانب هند روانه شدند
و پیش از رسیدن نزد پادشاه چند کس بمژده آن فرستادند
و از راه کتابت نیز احکام نوشتها مشتمل بر سفارش و تاکید
خدمتکاری آن اسپ میرسید تا هنگامی که به درخانه پادشاه
رسیدند و او را خبردار کردند از غایت خرمی و خوشنودی

با حضار مجلس باستقبال شتافت و چون بدر خانه رسید
با مجموع رفقا آن اسب را سجده کردند پس متوجه بملاحظه پیکان
پیکان از اعضایش شد وقتی که بعقب آمده کفل را دید باسب
لگدی بر سینه آن پادشاه زد همان لحظه رشته حیات
که شیرازه التیام نفس و بدنش گسیخته شد و آن خرمی
بسوگواری مبدل گشت و این معنی تنبیه است بر آنکه
بمحض گمان و توهم این قسم اعتقادات نباید داشت
و بی دلیل عقلی و حجتی شرعی فریفته سخن خود رایان
نباید شد و غیر خدای عالم را سجده نباید کرد باب
هشتم در بیان اقسام اسبها و خواص هر یک
بدانکه بهترین اقسام اسبیست که پدر و مادرش عربی اصیل
باشد و اسبان طوایف عرب جیدانی با مکان بلقات و
ند از مار و از همه بهتر اسب جماعتیست که در حوالی کوهستان
و زمین صلب نشیمن داشته باشند از آنجهت که دشت

و پای کره

و پای کره از آغاز تولد بسنگلاخ و زمینهای سخت
عادت میکند و مشق ریاضت میرساند و این قسم را
که عربی خالص باشد عتیق گویند و در دویدن از همه
اسبان پیش است و در ایام جنگ و باقی که محتاج بحرکتهای
مختلف باشد اطاعت و فرمان برداری بیشتر از همه
اسبان مینماید و شکل و حالش در نظر از همه خوشتر
جلوه گر است و در طلب هر گونه خواهش و گریختن از هر قسم
بکمر و سایر مراکب بگردش نرسند اما چون نازک
اندام می باشد و اکثر در صحراهای هموار و زمینهای نرم
نشو و نما یافته بر زخمها و سختیها چندانی صبر ندارند و در او
نیز چون زود از جای میدود زود خسته میشود و کلاف
استانی ترکی که عربی یزدی گویند چون در اصل خلقت
کوتاه خانه و کوتاه جثه و درشت استخوان اند در نهایت
و تنای پیچ و خم حرکت با اسب تازی نمیرسند اما تاب

ریاضت و صبر بر زحمت بیشتر دارند چون مولد و منشا و موطن
ایشان اکثر کوهستان و زمینهای صلب است از آغاز تولد
دست و پای ایشان بسختی خو گرفته سم و استخوان پای ایشان کمال
صلابت میدارند و بعضی همین معنی را باعث آن میدانند
که ابلق در ترکی بسیار و در عربی کم است ازینجهت که محل فساد ایشان
در وقت ازدواج اکثر کوه و دشت و بیشه و آب و سبزه و این
قسم امور رنگارنگ در نظر دارند و نطفه نیز بالوان مختلف
صورت می پذیرد اگر همین اسب روان با صحرای هموار
یکسان در نظر است نطفه جز به یک صورت نمی بندد
و گفته اند اگر کسی رغبت بتحصیل ابلق یا طمع محجل داشته باشد
باید که در وقت ازدواج جامه یا چیزی رنگارنگ بنهند
که اسب را بآن الفتی باشد بطریقی که خواهد بنظر اسب
میدارد که این معنی وسیله اختلاف الوان گرد میشود
و اسبان ترکی که اکثر رهوار و بر سبیل ندرت بعضی تند



ودونده

ودو ناره بیشوند چنانکه نقل کرده اند که یابوی در دو شب
دیگر دو ر نود فرسنگ تاخت کرده اما بیشتر کند. و کاهل
می باشند و عرب مطلق مرکب کند خصوص یابو را کودن میگویند
و آدم کم شعور را باین اعتبار تشبیه بیابو نموده کودن میگویند
و قسم سیم از اسب آنست که پدرش عربی و مادرش کودن
باشد و آنرا همچون و قسم دیگر که عکس این باشد یعنی پدر
کودن و مادر عربی متصرف گویند و این دو قسم در بعضی صفات
به پدر شبیه و در بعضی بمادر مانند. و در ثواب داشتن همچنین نیز
دون آید چنانکه در باب اول ازین مرحله مذکور شد. و در کتاب
کافی ازین طیفور روایت شده که گفت سَأَلَنِي أَبُو الْحَسَنِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّ شَيْءٍ تَرْكَبُ قُلْتُ حِمَاراً فَقَالَ ابْتَعْتَهُ
قُلْتُ بِثَلَاثَةَ عَشَرَ دِينَاراً فَقَالَ إِنَّ هٰذَا هُوَ السَّرَفُ
أَنْ تَشْتَرِيَ حِمَاراً بِثَلَاثَةَ عَشَرَ دِينَاراً وَتَدَعَ بِرْذَوْناً
قُلْتُ يَا سَيِّدِي إِنَّ مَؤُونَةَ الْبِرْذَوْنِ أَكْثَرُ مِنْ

أكثر مؤنته الحمار قال فقال الذي يمون الحمار
هو يمون البرذون أما تعلم أنه من ارتبط متوقعا
به أمرنا ويغيظ به عدونا وهو منسوب إلينا
أدر الله رزقه وشرح صدره وبلغه أمله
وكان عونا على حوائجه یعنی پرسیدم از
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که بر چه سوار میشوی گفتم بر الاغ
فرمود بچند خریده گفتم بسیزده دینار و مراد از دینار یکمثقال
شرعی طلای سکه دار است فرمود این اسراف است که الاغی
بسیزده دینار بخری و یابوی نخری گفتم ای سید و سرور
من خرج یابو بیشتر است از خرج الاغ پس فرمود آنکه
مؤنت و خرج الاغ را میدهد هم خرج یابو را میدهد
مگر ندانسته که هر کس چهارپائی تربیت کند که از او توقع اعانت
در معامله یعنی جهاد در رکاب امام زمان داشته باشد
و همچنین بسیار و بسبب آن دشمن ما را او آنکس منسوب بما و از

بشود

شیعیان باشند هرآینه حق تعالی پیاپی میرساند روزی او را
وکشاده میگرداند سینه و دل او را و میرساند باو آنچه
میخواهد و باو دیت از چهار پا جهت برآمدن حاجات او و چنین
ظاهر میشود که این طیفور قدرت بر حربیاری اسب نداشته
و اگرنه آنحضرت او را اگر مادین پابو مامور نمیساخت و تحصیل
غیبی امر نمیفرمود

باب نهم در فرق میان مادیان

فصل در تعیین اوصاف و ذکر مجملی از صفات ذمیمه

آنچه قبل ازین مذکور شد از شکل و اندام و علامات مشترک
میان هر دو قسمست بغیر بلندی و کوتاهی کفل چنانچه ایمائی
بآن نموده شد و همچنین کوتاهی گردن در مادیان هرچه تنگتر
آنمقدار عیب نیست که در اسب نر و میان دوران مادیان
هرچه تنگتر است بهتر است چه اگر فراخ باشد پالش سست
خواهد بود و بکر بسیار خفتن در مادیان عیب است و اسب نر
اگر بسیار خوابد و در خواب ناله کند پسندیده است و همچنین در

علف خورد فحل باید آهسته آهسته علف خورد و ساعت

بساعت سر داشته زمانی توقف کند بخلاف مادیان که باید

علف را بیزودی تمام بخورد و توقف کند و ترجیح ازین دو قسم

بر دیگری از هر طرف سخنان گفته اند و در طریق عامه از حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم ترغیب بر داشتن مادیان

روایت شده ازینجهت که هم منفعت سواری حاصل میشود و هم کره

می آورد و یکی از شجعان عرب را نقل کرده اند که در جنگ

هرگز بر اسب سوار نمیشود از سبب آن پرسیدند گفت

فحل بجیب در اثنای حرکت بول را محبوس میدارد و نگاه باشد

باین علت بترکد بخلاف مادیان که هرگاه ضرور شود آب

می اندازد و باین سبب سستی نمی پذیرد و بعضی مطلق فحل را بهتر

میدانند ازین جهت که توانا تر و صبور تر می باشد

و آنچه عتیق پیوسته و از قدما منقولست که در غارتها و شبیخون

و سایر مواضعی که اخفا و پنهانی مطلب باشد مادیان خوبست آنکه

لیشیهه

شبیهه کمتر میکشد بهتر است و در جنگ صف یا قلعه گیری
تحمل مناسبست چه قوی تر و جهنده تر و تند تر می باشد
و در مشقتها و زحمتها اسب خصی از آنجهت که صبر بر تحمل محنت و زحمت
بیشتر دارد و اکثر آفات اسب خصوص گاهی اخلاق ناخوش
میدارند که بعضی از آنها بمعالجه و تدبیر زایل میشود و بعضی قابل
علاج نیست و چون در شناختن اسب معرفت آن عیوب
ضرور است مجملی از آن یاد کرده میشود از آنجمله کری و کوری و گنگی
باین طریق معلوم میشود که از آوازها و اشکال مهیب متاثر
نشود و اگر با دهان را ببیند شبهه نکند و از جمله عیوب نیز
آنست که چپ باشد یعنی در داخل شدن آنها یا برآمدن از جای
بلند دست چپ را پیش گذارد و این عیوب اکثر در اصل
خلقت باشد و آنچه اکثر حادث میشود اول حرونی است
که از همه بدتر است و آنچنان باشد که در یکموضع بایستد
و هر چند تازیانه زنند حرکت نکند دیگر ترسناکی که از اکثر

چیزها بدتر است دیگر دندان گرفتن و لگد زدن و گاه
باشد که چون سباع شود دیگر سرکشی چنانکه دهنهٔ لجام
را بدندان گیرد و هیچگونه باز نایستد و گاه خرکتهای
ناخوش کند و سوار را مشرف بر افتادن گرداند دیگر
آنکه در وقت رفتن یا دویدن بجانب چپ یا راست
میل کند و گاه باشد بهر دو طرف رود و بهیچ وجه درست
نرود دیگر بی‌هوشی آن منع کردنست از سواری و گاه
همین نسبت بشخص خاص باشد بسبب عداوتی و بعض
اسبان ردیف را مانع شوند دیگر منع زین یا لجام کردن
و مضایقه در نعل بستن اما اگر اسبان بد نعل قوی بجهت
سم می‌باشند و آن از ریاضت می‌آید و دیگر عثار که
سکندری گویند از سستی دست و پا یا از کاهلی و گاه علت
آن امراض سینه باشد و دیگر خفتن در آب باریک روان
دیگر بسیار افتادن دم بر اطراف و گاه باشد که آلودگی

بول و سایر کثافتها این حرکت بسیار واقع شود و هرچه
از عیوب مذکور علاج پذیر است معالجه آن در موضع مناسب
مذکور خواهد شد. و بعضی احولی از جمله عیوب شمرده اند اگرچه
بدنماست اما اسب احول را مبارک میدانند و دلدل
احول بوده **مرحله ثانیه** در باب آداب تربیت
و شرح نتایج و ذکر اسب بر مراکب و آن نیز بر نه باب
مشتملست **باب اول** در متعلقات از ازدواج
و تربیت کره تا هنگام سواری و فحل مادیان هر دو نجیب
و خوش رنگ باید و اگر نجیب که باشند بهتر است و باید
پیش از آنکه اسب سال چهارم رسد فحل نباید بکند از انجهت
که نشو و نمای استخوان در سال چهارم قوی میگیرد پس اگر در ان
سال آبستن باشد هم مادیان ناقص میماند و هم کره
ضعیف و بی قوت خواهد بود باید که اول مادیان را
چند روز سواری کنند چنانکه اندک میلی بلاغری کند

و بعد از آن فحل و مادیان را اگر به یکدیگر نمایند تا هنگامی
که آثار رغبت از هر دو جانب ظاهر شود و بعد از فکندن
فحل یک هفته صبر باید کرد بعد از هفته اگر رغبت باشد باز
بجهانند و همچنان تا سه نوبت پس اگر در یکی ازین مرات
بار برگرفته باشد بعد از چهل روز محکم میشود و علامتش
آنست که رغبت بگذارد و فحل را مانع میشود و علامت
دیگر آنکه سر پستانها سیاه میگردد و چنین گفته اند که
اگر اول جانب راست پستانها شروع در ورم سیاهی
کند کره نر خواهد بود و الا ماده و از رومیان منقولست
در وقت اجتماع اگر باد جنوب بوزد کره ماده صورت می
بندد و نیز از ایشان نقل شده که بهترین اوقات جهت
فحل فکندن چهار ماه کانون الاخر و شباط و اذار
و نیسانست که پنجاه و یکروز بعد از نوروز جلالی بانجام
میرسد و فارسیان را اعتقاد اینست که بهترین فصول

اینست

از بیست و دوم از ابتدای ماه تا بیست و سیم اسفندارمذ است
که مجموع سه ماه و یکروز و آخرش دوازده روز قبل از نوروز است
و ظاهرا این معنی نسبت بسردی و گرمی بلاد متفاوت
می باشد و ضابطه آنست که ملاحظه حال کره نمایند که در وقت
اعتدال هوا و اول دمیدن علف متولد شود و مدت
حمل باتفاق کمتر از ده ماه نمی باشد و در آن خلاف کرده
اند و بعضی یازده ماه و هشت روز گفته اند و جمعی یازده ماه و
یازده روز و طایفه دوازده ماه تجویز کرده اند و کره هر چند
بیشتر در شکم ماند قوی تر خواهد بود و باید که در آن مدت
مادیان را نرانند و سواری بسیار نکنند و بهیچوجه زحمت
نفرمایند و بعد از تولد بهتر است که یکسال شیر مادر خورد
و اگر بسبب آبستنی شدن یا مانعی دیگر میسر نشود شیر حیوانی
دیگر پرورش دهند و بعضی خر ماده نیز مناسب دانند پس اگر
خواهند بزودی فربه و قابل سواری شود و رنگ

بدن و مویش صاف گردد شیر گاو و اگر غرض سبکی
و دوندگی باشد شیر گوسفند و اگر قوت و سختی استخوان
مطلب باشد شیر شتر دهند و بعضی از همان چند روز اول
تعلف عادت دهند به بود از آنکه استخوان بقدری گرفت
و سخت شد جو میدهند از آنچه که قوت بیشتر دارد و استخوان
را بزودی قوی میگرداند و باید بحسب هر قدر جو تواند خورد
و اگر اذیت دهد نصف آن باید داد و بهترین تربیتهای کره
آنست که در زمینهای سخت و سنگلاخ آنقدر که دشوار نباشد
از عقب مادر بدوانند که سم و استخوانش بصلابت و سختی برآید
و اگر متوسط الخلقه باشد یعنی بسیار قوی و ضعیف نباشد یک سال
و نیم سواری نباید کرد و بعد از هجده ماه شروع در سواری کنند
چه اگر قبل از آن سواری کنند پشت و دست و پا سست و مزاج
ضعیف میگردد و اگر از آن مرتبه تاخیر کنند سر سخت و حرون
و دست و پا شکسته میشود و بعضی گفته اند مادیان را از بهر چهارده

دوندگی

ماهگی

27

ماهی سعدر بایدست. واکر زیاد ضعیف یا قوی باشد تقدیم

و تاخیر جایز است باب دوم در آداب سواری

اول که زین بر پشت کره گذارند هر چند شادی و بدخوئی کند پسندیده

است ازین جهت که علامت سختی و توانائیست اکر در اول وقت

بدخو نباشد سست و کاهل خواهد بود. واکر زیاده سرکشی کند

چدار بر دست و پاش ببندد در کردنش افکنند واکر در زمین هموار

میسر نشود میان آبی عمیق بر ده بیاورد و کمند مقید سازند دو سه روز

اول بی آنکه کسی سوار شود قدری راه بکردانند و هر روز مقدار بیشتری

افزایند. آنگاه شخصی کوچک سبک صاحب وقوف سوار شود چه در

اوایل اگر سوار ثقیلی برو نشیند. دست و پاهاش سست

شود و چندانی ترقی نکند. و باید که آهسته راند آنمقدار که دشوار

نباشد روز بروز قدری بر مسافت بیفزاید و بعضی روزها استراحت

فرماید. و سوار نشود و این امور نظر بضعیف استراحت

وقت کره مختلف میشود و عنان را در دست باید گرفت که

دکمند

بهیچ طرف مایل نشود و زیاده سست نباید داشت و سخت
نباید کشید و باید که میل و اعتماد سوار بر ران و رکاب بیشتر باشد
و خود را بر پشت اسب سبک دارد و بضعف میل نکند کمر دوتا
نکند و از هر چه که رم کند بآهستگی نزدیک آن باید برد و گاه
درشتی نیز باید کرد و از مواضع بلند و جاهای وسیع مانند جداول
و غیر آن نجهانند و در اثنای رفتار باز مدارند که باعث حرونی
میشود و در هر باب مدارا و حکمت باید کرد تا هنگامی که رفتار
اینه که قسمیست میان ترکان معروف قایم میشود و علامتش
آنست که پاها را بجای دست رساند باکی ندارند و هر چند بیشتر
گذرانند بهتر است و چون در این رفتار چابک شود گاهی باید دو
دور و دیدن تعلیمها باید داد که از راست و چپ بگردد و باید
اشاره بالیسته بعد از آن که در آنچه تند شود و دویدن را بکمال
رسانیده باشد تعلیم یورتمه باید داد و آن مرتبه ایست از دویدن
نه بکمال تندی زیاده و نیز کرکره باید آموخت و آن میانه

افتار

رفتار دوده بدست و این دو قسم در مسافتها دور که قطع آن بزودی
مطلب باشد ضرور میشود از این جهت که دوانیدن در آن قدر مسافت
باعث هلاک اسب میگردد و برفتار هموار راندن فرصت وفا
نمیکند و قسمی دیگر که آنرا اعراب ملجه و ترکان یورغه گویند روش
استر و یابو است و در اسب عربی نادر می باشد مگر بر جهت سیاست
سیاه مو رنانده و در هر مرتبه از رفتار که باید حفظ آن مرتبه نماید و هیچکدام
را با دیگری آمیخته نسازد و دیگر تعلیمها که در جنگ ضرور میشود
باید کرد مانند گردشها و جستنها و ایستادنها در جای خود
و آلت تعلیم چهار چیز است عنان از آنجهت که بدهنه پیوسته است
و رکاب و چوب تعلیمی و تازیانه اما در آنچه عنان را درست باید داشت
و گاهی با رکاب یا تعلیمی اندک اشاره باید کرد که بعدری خبردار شود
و قطعه و رابسته باید کرد و اگر در روش غلط کند باشاره عنان
آگاه کردن و در جمله این دو اشاره زیاده تر باید که پیوسته رکاب
و تعلیمی قطره را بیفزاید و بعنان هموار شود و در رگ دو باز ازن

صبر بحیر و تن بر و در پوییه و تاختن حیوان احتیاج بعنان نیست
و اکثر اوقات از همین تنها مقصود حاصل است اما در قسم ثانی
گاه باشد که محتاج تبازیانه شود و در باز داشتن عنان نیست
و استر را که اخلاق بد باشد لجامهای مختلف بر سر کنند که مگر یکی
از آنها بتعلیم بیشتر موثر شود و در آداب سواری آنست که در
وقت پا گذاشتن برکاب بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدَانَا
وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ سُبْحَانَ
الَّذِیْ سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا کُنَّا لَهُ مُقْرِنِیْنَ یعنی سوار
می شویم بمدد کاری نام خدا و تسبیح بازگشتی از بدی و توانائی
به نیکی نیست مگر بسبب او و سپاس و ستایش خدا ایراکه راه
نموده مارا باین سواری و نبودیم ما که باین مرتبه که خود را دریابیم
اگر او مارا راه نمی نمود پاک و منزه است از هر چه نشاید
آنکسی که مسخر گردانید از برای ما این چهارپا را در حالتی
که در قوت

که در قوت برابر او نبودیم و حریف او نمی شدیم و در کتاب
تهذیب و کافی از سید و سرور کاینات علیه و آله افضل الصلوات
روایت شده که هرکس در وقت سواری این کلمات را
گوید محفوظ میماند او و چهارپای او تا هنگامی که فرود آید ٭
باب سیم در ازالهٔ اختلاف ذمیمه آنچه قبل ازین از
صفات و اخلاق مذمومه مذکور شد چون اکثر از ناشایستگی
و بیتوفیقی سوار عادت میشود چارهٔ آنست که بملایمت
و درشتی در دفع آن سعی کنند که آن عادت را بالکلیه
فراموش کند و اگر آن فربهی و توانائی زیاده باشد بریاضت
و سواری زایل کرده اند و بعضی احرون گویند و در یکموضع
تابیند آهن بارها گرم کنند بر سر یا ناف گذرانند که
تربیت دیگاه باشد که سازی بر نفع کند و شیخ جلیل القدر
علی ابن طاوس علوی در کتاب الاخیار نقل کرده که هرکه این آیه
را بنویسد و برگردن حرون بیاویزد و در گوش او بخواند نافع

بر او اولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت
ایدینا انعاما فهم لها مالکون
وذللناها لهم فمنها رکوبهم ومنها یاکلو
وسرکشی و دندان گرفتن اگر به تربیت زایل نشود چاره
آن کندن دندان وخصی کردنست وبعضی از اسبان
سرکش را گفته اند که یک مهره پشت زیاده از دیگران دارند
که در دواندن آن مهره بدر آید وخیدان میدود
که سوار را ببیندازد وآن قسم قابل علاج نیست
و در شموشی نیز لطایف تدبیرات تاثیر میکند وهمچنین
روایت شده که در شب معراج هنگامی که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله اراده سواری نمود
براق شموشی کرد پس جبرئیل علیه السلام دست بر پال او
گذاشته گفت شرم نداری از آنچه میکنی بخدا نشو
که سوار نشده است بر تو بنده از این گرامی خدا

بیش از

پیش از محمد صلعم عزیزتر و گرامی‌تر نزد خدا. پس عرق شرم
بر جمیع اعضای براق ظاهر شد و قرار گرفت تا آنحضرت
بر او سوار گشت و منع از نعل اگر علت آن ناشایستگی نعل
بند باشد که از آغاز رسیده و ترسیده بلطایف چاره‌گر
شوند و اگر سببش خشکی سم باشد دو سه روز یا بیشتر
چرب کنند که تراشیدن دشوار نباشد و نشکند و زیاده
از قدر ضرورت نگیرند و از جمله آداب نعل بستن آنکه اگر سم
اسب بیکطرف مایل باشد از آن طرف زیاده بگیرند و از جای
دیگر کمتر و نعلی که اطرافش متفاوت باشد به نحوی که
طرف قوی از نعل بجانبی که کم گرفته انداخته و طرف نازک
بجانبی که زیاده گرفته اند. و گفته اند که چند نوبت که بستن کنند
آن کجی زایل میشود و بعضی اسبان مانع النزول می باشند
یعنی هنگام فرود آمدن حرکتهای ناخوش میکنند و مانع فرود
آمدن سوار باشند و اکثر علتش آنست که زخمی در پشت داشته

و هنوز چرک آن پاک نا شده ظاهرش بهم آمده است
و آن چرک در آن میان مانده بسبب خارش پشت
از حرکت سوار اسب را خوش می آید و مانع فرود آمدن
میشود علاجش آنست که موضع زخم را بشکافند و کهنه فتق
داشته باشد بیرون آورند بقانونی چند که در مرحله معالجات
مذکور میشود و لجام زنند و در کتابی اگر علت آن کاهلی باشد
البته زجر و تادیب باید کرد و در کتاب من لا یحضره الفقیه
از منبع معارف و حقایق امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که • اِضرِبوها علی العِثارِ و لا تضربوها
علی النِّفارِ فانّها تری ما لا ترون • یعنی بزنید
چهارپایان را در سکندری زدن و مزنید بر رم کردن
از این جهت که چیزی می بینند که شما نمی بینید و در منع از
لجام نگیرد دهنه را به نمک آب آلوده کنند. و در کافی منقولست
که هرگاه رم کند یا منع از لجام نماید این آیه را در گوش او

بخواند

31

باید خواند. أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ
یعنی آیا بجز دین خدا میخواهید و حال آنکه مر خدایرا گردن نهاده
هر کس که در آسمانها و زمین است برغبت و کراهت و همه بسوی
او باز گردیده میشوید و در تفسیر این آیه گفته اند تمام اهل آسمان
و طایفه از اهل زمین برغبت فرمان برداری نموده اند و طایفه
دیگر بکراهت و بعضی گفته اند ثقلین یعنی جن و انس بکراهة
اطاعة نموده اند و باقی مخلوقات برغبت والله اعلم

باب چهارم در آداب آب و علف دادن چون اکثر اوقات
تربیت اسب در اول ایام بهار با نجام میرسد و بسبب
ریاضت سواری لاغر شده علف تازه باید داد
تا فربه گردد و چهار سال اقلا چهل روز علف دادن
اخلاط فاسد را دفع میکند و رنگ بدن را و موی را
صاف و درخشان میگرداند و باید که علف بسیار تازه

باشد چه اگر درشت یا مایل بکجکی شده باشد چندانی
فایده نماند و بدین سبب علف را در مواضع مختلفه که
هوای بعضی سرد و بعضی گرم باشد باید کاشت با ور
تخم کشتن تقدیم و تاخیری نمایند که مرتبه مرتبه میرسیده
باشد و پیش از برآمدن آفتاب بدروند که شبنم
برو باشد و کم کم هر نوبت آنقدر که بدو دست توان گرفت
بدهند چه اگر یک نوبت بسیار دهند سیر و دل
زده خواهد شد و هر چند روز قدری نمک باید داد که باعث
گوارائی و بسیار خوردن علف میشود و اگر نمک نخورد
تبعی و جبر بدهند و در ایام علف خوردن سواری بسیار
که باعث رنج و ماندگی میشود نباید کرد و بعضی در ان ایام
جو نمیدهند اما بهتر آنست که هر روز بیشتر یک
یا هشت یک آنچه عادت داشته باشد جو در آب بخیسانند
تا شبانگاه آب دهند و مادیان را بیشتر تیز توان

ابدان

و بعد از اتمام ایام علف اسب لاغر را خواهند فربه کنند
جو نیم کوفته را در آب بخیسانند و اندک با یونجه خشک آمیخته
بجو اسب دهند چه اگر بسیار با یکدیگر بیامیزند ترش
میگردد و اسب رغبت بآن نمیکند و اسب لاغر و کره را
این غذا الحال مناسبت دارد و بعضی یونجه تر و خشک
را با هم آمیزند و نصف مجموع جو بجته داخل کنند و باسب دهند
و بجتن با جو از این جهت است که زودتر هضم شده از
معده بگذرد و یونجه اگرچه زود فربه میکند اما در هوای گرم باعث
دیگر امراض میشود و پس اگر ضرور باشد در جای خنک بندند
و آب بر بدن و خصیه اسب ریزند و در وقت تشنگی آب برف
و یخ دهند و گفته اند اسب را هیچ چیز چنان فربه نمیکند که
یخنی را تیه کنند و با برنج پخته اندک اندک بدهند و در وقت
جو نیز نکید و مشت نیز باید داد که باز گرفتن جو در هیچ حالت
خوب نیست و اگر یخنی از گوشت خوک باشد بهتر است و در

مرتبه قاعده آب دادن را مراعات باید کرد چه اگر زیاده
دهند اعصاب سست شود و اگر کم دهند احشا خشک
گردد و سرفه بهم رسد و بعضی گفته اند در تابستان گرمی شبی چهار
مرتبه آب باید داد و در عقب جوالبه زیان داده و باعث
قولنج میشود خصوصا اگر بعد از آن سوار شوند اما اگر اسبی را چنین
عادت داده باشند آهسته آهسته آن عادت را باید گرفت
که اگر یکبار قطع کنند بسیار باشد که گلو و جگرش خشک
گردد و قی کند و اگر چنین شود بعد از قی اندک آبی باید داد
تا بنشاط آید و کاه را اندک اندک باید داد آنقدر که
خواهش تمام نشسته باشد و هر چند کمتر دهند بهتر است
چه بسیار آن مادیگی چشم و کاهلی آورد و در گرمای باید
دوراه دور بی صبر کرد تا بخلاف جو که یکبار دادن بهتر است
و بهترین اوقات اول شب است و بعضی بدو وقت عادت
میدهند آن باعث امراض شود اما گاهی که قدر

33

عادت را تمام نخورده باشد اگر بته آنرا با مدادید شاید

و اگر زخمی رسیده باشد آنش جو اکمتر از عادت باید داد

خصوصًا در اسبان فربه و هر اسبی را که بسته باشند

و چندانی حرکت نکنند در هفته یکشب جو کمتر از عادت

باید داد که نفع بسیار دارد **باب پنجم در طریق**

خدمتکاری و تواید تضمیر از جمله آداب که در تربیت

اسب ضرور است پاکیزگی موضع و تیمار صبح و شام

است و در مقدمه اشاره مجملی باین معنی شد اما به تفصیل

مذکور گردد باید که زیر دست و پای خشک و نرم و

نکون باشد یعنی موضع پای را بلندتر از موضع دست

سازند تا همگی میل و اعتماد بدن بر دستها باشد

و هر روزی دو مرتبه تیمار کنند بنوعی که هر کثافت و گرد

که در بن مو باشد زایل شود و در ضابطه علف اهتمام

تمام نمایند و دو سه ساعت پیش از جو سپکونه کاه و علف

ندهند که جو را برغبت تمام بخورد و بهواهای مختلف
عادت باید داد تا از سرما و گرما باک نداشته باشد
و در زمستان هر چند روز قدری چوب گز صحرایی
در اصطبل باید سوخت چنانکه دودش بدماغ چهارپایان
برسد که نفع تمام دارد و از جمله قواعد عربان در تربیت
اسب آنست که هرگاه اراده اسب دوانی و گروبستن
می نمایند روزی معین مینمایند و چهل روز بیشتر
یکدیگر را اعلام ساخته شروع در تربیت اسبان
میکنند باین طریق که در جاهای گرم می بندند و جلهای
متعدد می پوشانند که عرق کنند و در آن ایام بکاه
و یونجه خشک و جو پرورش نموده اصلا علف
تازه نمیدهند و هر دو سه روز سواری میکنند
و مرتبه بمرتبه بر قدر سواری می افزایند و اگر در
میدانی که جهت آن کار معین شده سواری کنند

بهتر

34

بهتر است و این قسم تربیت را تضمیر و آن ایام را مضمار گویند

و باید که نوبت سواری را چنان قرار دهند که یکنوبت را روز

و شنده مطابق افتد و در عرق فرمودن کمال سعی باید کرد

تا حدی که اگر سیصد چهار صد قدم بدوانند مضطرب نشود

و نفس را تنگ نگردانند و چون اثر تربیت بمرتبه کمال رسد

و در روز وعده در سر میدان آیند پیاده باید شد و یک دو

کف آب بر دماغ و دهن اسب باید زد و لجام را بدست

گرفته چند قدم باید کشید آنگاه با دابی که قبل ازین مذکور

شد سوار شود باید تاخت و دران روز لجام و سایر

آلات سبک باید زد و نمد زین بر که پشت اسب با آن

عادت کرده باشد و بزینی که سوار با آن خو گرفته باشد

چه اگر نمد زین تازه یا تنگ باشد پشت اسب می ترسد

و زود مانده میشود و همچنین اگر سوار را ان زین بیگانه

باشد حرکتهای ناخوش میکند و زحمت اسب میکند و سوار

هر چند سبک باشد بهتر است و عربان درین باب مضایقه بسیاری دارند تا حدی که اگر سواری بکذارد دیگری باید بنقد تفاوت جو در ظرفی کرده بر پشت بندند. و وارث علیه اوقات خصوصاً وقت ریاضت هر چند لجام و زین و دیگر آلات سبکتر باشد بهتر است اما بوزرا تمام ایام تربیت اگر بجهت ورزش در جناب آلات قرار دهند کنجایش دارد که در آن روز محتاج بپوشیدن چیزی چند جهت سیر و شستشو بلند میشود و نیز رشته چند از طلا یا نقره یا امثال آنها بر دوال لجام میرانند که از آسیب محفوظ باشد. و در تاختن هر چند قادم سر اسب را آهستگی بکشند که موجب تندی میشود و آنچه از شرایط بعد ازین مذکور میشود در کمال مراعات نمایند. و در کردن بستن حیله و فریب لحاظ ترسانند که خلاف شرع و عقل و منشا فتنه و فساد است و در جناب حضین بنظر رسیده که در قبیله عماره از عربان بتقریب مکری که در اسب دوانی واقع شده بود

پنجم

جمیل ان پاره جنگ وجدال اشتغال داشت وچندین هزار
کس هلاک شدند نعوذ بالله من شرور انفسنا
ومن سیئات اعمالنا **باب ششم در بیان مسابقه**
والفاظی که درین مقام مذکور میشود مسابقه در لغت پیشی
گرفتن است بر یکدیگر ودر اصطلاح این علم دوانیدن
اسپها بقصد آنکه معلوم شود که کدام تک دوندتر است
وسبق بسکون حرف با گرو بستن وبفتح مالیست که بدان
گرو بسته میشود ودر حدیث آمده که لا سبق الا
في النصل او خف او حافر پس اگر لفظ سبق
درین حدیث بسکون حرف با وارد شد مراد آنست
که گرو بستن جایز نیست مگر در نصل یعنی پیکان و خف
یعنی آنچه در شتر بجای سم است ومراد سر دست و پا است
وحافر یعنی سم واگر بفتح باشد چنانکه میان فقها مشهور است
مراد آن خواهد بود که دادن وگرفتن مال گرو جایز نیست

مگر درین سه موضع و بنابر احتمال ثانی گرو بستن بی آنکه داد و ستد
مالی در میان باشد در غیر این مواضع نیز خواهد بود مگر چیزی چند که
حرمتشان از شرع بدلایل دیگر معلوم است مثل نرد و شطرنج و چنین
گفته اند که چون این سه چیز آلت جنگ و جهاد اند که عمدهٔ ارکان
اسلام و اشرف عبادات است و گرو بستن در اینها و ورزش
شجاعت و توانائیست ازین جهت سنت باشد و اگر کسی
بقصد قربت کند اجر و ثواب بران مترتب میگردد و نصل را
شامل تیر و شمشیر و سایر آلات حرب گرفته اند و خف را
اعم از دست و پای شتر و فیل میدانند و حافر را در اسب
و استر و الاغ جاری داشته اند و این قسم گرو بستن را
در مرغان مثل پرواز کبوتر جایز نمی باشد و همچنین در دویدن آدم
و در رفتار کشتی در آب و کشتی گرفتن ازین جهت که داخل
هیچیک ازان سه قسم اول نیست و مالی که برو گرو بسته شود
ممکن است که آن مال را جماعتی که اسب میدوانند بدهند

باشد

یا بعضی از ایشان یا بیگانه مثل آنکه پنج کس باشند هر یک هزار
دینار بدهند یا پنجهزار دینار یک کس یا دو کس از ایشان یا
شخصی که در اسب دوانیدن رفیق نباشد بدهد و این هر سه قسم
بحسب شرع مستحسن است و بحکم مشایخ بی ایمان
در گرو بستن وجود محلل ضرورست و مراد از محلل شخصیست که
با آن جماعت رفیق شده بشرط آنکه اگر اسب او پیش رود مال
گرو را بگیرد و اگر نگذرد چیزی بدهد و چون گرو را بی او حلال نمیدانند
او را محلل یعنی حلال کننده میگویند و باعتقاد اکثر علمای
شیعه بی او و با او جایز است پس هرگاه دو کس گرو بسته
و هر یک مبلغی حاضر نموده یا بر ذمه خود قرار داده و محلل رفیق
خود کرده باشند اگر همه یکمرتبه برسند یا آن دو کس همراه برسند
و محلل پس ماند درین دو صورت هر یک مال خود را متصرف
میشوند و محلل بی نصیب است و اگر محلل همراه یکی از آن دو کس
پیشتر برسد ربع مجموع مال از محلل و ربع دیگر از رفیق اوست

و اگر یکی از آن سه کس زودتر برسد مجموع مال از بست بود در
لغت عرب هر یک از اسبان را باعتبار رسیدن پیش
و پس نامی تعیین نموده اند اول مجلّی گویند یعنی ظاهر
کننده از آنجهت که توانایی خود یا وقوف سوار را هویدا
و آشکار گردانیده دوم را مصلّی از آنجهت که صلا در لغت
ایشان بمعنی میان پشت و پایین پهلوی آخر کفل است
یعنی دو بلندی که بر جانب راست و چپ دُم می باشد
چون سر اسب دوم اکثر اوقات با یکی از این عضوها از
مجلّی برابر می باشد آنرا مصلّی نموده اند و نماز گزارنده را
نیز مصلّی میگویند از این جهت که در رکوع و سجود آن
عضوها را حرکت میدهد و همچنین سیوم و چهارم را
تا ده مرتبه اسمهای معین کرده اند و در بعضی کتب دوازده
مرتبه نیز منقولست و چون اختلاف بسیاری در اسامی
مراتب بعد از این شده و فایده چندانی بر ذکر آن ترتب

ندارد

37

نمیشود ازینچه مذکور شد. واعتبار پیش رفتن و پس ماندن
از دوش اسب باید کرد نه از کردن و گوش پس اگر
اسبی کردنش بلند و گوشهایش از دیگران پیشتر رفته
باشد اعتبار نکنند و از دوش حکم کنند باب هفتم
از شرایط مسابقه چون بمقتضای آنچه سابقا مذکور شد
مسابقه عقدیست از عقود شرعیه و باعث انتقال مال
از شخصی بدیگری میشود مانند بیع و اجاره و سایر عقود شرعیه
موقوفست بشرطی چند و آنچه از کتب فقهی معلوم میشود
اکثر فقها بران اتفاق دارند دوازده چیز است
که اگر در یکی از آنها خللی واقع شود کرو را باطل میدانند
اول آنکه مسافت معین شود یعنی موضعی که اسب
میدوانند معلوم باشد و قیاس تقدم و تاخر از
آخر مسافت باید گرفت پس اگر در اثناء راه یکی از
اسبان پیش افتد یا پس ماند اعتبار ندارد و بعضی

کفته اند مجموع سواران باید برابر باشند. و لید از ان شرح و ارد و ابید لیکن

کنند اما اکثر فقها را اعتقاد اینست که این تا دن بعضی پیش و بعضی

پس موقوف برضای ایشان است و بحسب شرع ضرور نیست

دوم آنکه مسافت مرتبه باشد که چهار پایان قطع آن با سانی

نمایند. نه آنکه اکثر مردم حکم بضایع شدن اسبها دران مسافت

کنند و عربان در زمین هموار اکثر اوقات زیاده از صد تیر پرتاب

مقرر نمیکرد اند و بنجا هزار گز بزرع شرعی بوده باشد سیم

چهار پایان مشخص و معلوم باشند با نیطریق که یکان یکان دیده شود

یا بنام یا بصفتی که احتمال دیگر نداشته باشند مذکور گردد چهارم

اگر احتمال پیش رفتن در هر یک از چهار پایان باشد و چنان نباشد

که زیادتی بعضی از انها پیش از دویدن ظاهر و هویدا باشد پنجم

آنکه همه از یک جنس یعنی همه اسب یا مجموع استر یا شتر باشند

و بعضی از فقها درین شرط آنقدر را اهتمام دارند که دوانیدن اسب

عربی را با یابو جایز نمیدانند اما بعضی گفته اند اگر احتمال پیشی از

38

همرنگ باشد از یک جنس بودن نیز لازم نیست و بنابرین مذهب
ثالث دوانیدن اسب با الاغ و شتر با فیل جایز خواهد بود
ششم آنکه شخصی بران چهارپایان سوار باشد پس اگر بی آنکه کسی
سوار شود دوانند گرو باطل است هفتم آنکه سواران یکبار
شروع در دوانیدن کنند و هیچیک پیش از دیگری نادوانند
هشتم آنکه جماعت عاقل باشند پس اگر سفیه یا دیوانه
گرو بندند باطل خواهد بود نهم آنکه جمعی باشند که در
پیشش جهاد و شجاعت از ایشان کمیند یاد است پس اگر
زنان گرو بندند جایز نیست دهم آنکه مالی که با آن
گرو بسته میشود خواه نقره و خواه جنس معین و معلوم باشد
و قابل نزاع نتواند بود یازدهم آنکه گرو را بطریقی بندند
که پیش رفتن امید نفعی باشد پس اگر مال را جهت یگانه قرار
دهند باطل خواهد بود و همچنین اگر کل آن وجه را یا حصه
بیشتر از آن را جهت کسی قرار دهند که از همه عقب تر باشد

اما اگر حصه کمتر بجهة او مقرر شود جایز است دو نوع دوم آنکه
گرو مشتمل بر شرط فاسدی نباشد مثل آنکه بگوید اگر بیارم فلان
مبلغ بدهم و دیگر هر گز بر اسب سوار نشوم یا اسب خود را بکشم
و این قسم آنرا جهاتی که بحسب شرع معقول نیست و چون شرایط
گرو بستن در اسب دوانی معلوم شد بدانکه تیراندازی نیز موقوفست
بتعیین وجه گرو و قدر مسافت و نشانه و آماج و تیر و کمان و عدد انداختن
و زدن و درکش جوزدن تیر بر نشانه و تعیین نشستن یا بر خاستن
و زدن بر وسط یا بر کنار و گذشتن از آماج یا قرار گرفتن در آن و بالجمله
عقد گرو بعنوانی باید که خصوصات آن معلوم باشد و قابل نزاع
نتواند بود که وسیله منازعه شدن در هیچ باب پسندیده نیست
و چون تیراندازی از موضوع این علم بیرونست بهمین چند کلمه اکتفا شد
و تفصیل آن پرداخته نگشت باب هشتم در ذکر ابداع
و استنتر از جمله مراکب الاغ است اگرچه بذلت و خواری
مشهور اما در آیه کریمه که قبل ازین مشروح گشت مذکور شد لهذا بعضا

39

سوار میشده اند چنانکه از حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام شهرت
تمام دارد و بدین سبب آنحضرت را راکب الحمار میگویند
و در کتاب کافی از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله الاغی داشت عفیر نام با آنحضرت آمده گفت
که پدران من از جدم که با نوح در کشتی بود نقل کرده اند که روزی
حضرت نوح ع دست بر کفلش مالیده از پشت این الاغی بوجود
می آید که سید المرسلین و خاتم النبیین بر و سوار خواهد شد پس
عفیر گفت شکر مر خدای را که این سعادت مرا روزی شده و نیز در
کتاب مذکور از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که در روزی
که در رسالت پناه صلی الله علیه و آله رحلت نمود عفیر افسار خود را
گسیخته بر سر چاهی دوید و خود را در آن چاه افکنده بمرد و نیز در کتاب
مذکور از معدن معارف و حقایق امام جعفر صادق علیه السلام
ترغیب بر داشتن وارد شده و بهترین اقسام آن مصریست
و اما الاغ وحشی اگرچه رنگ و هیات خوش دارند اما قبول تربیت

نیکند و از ازدواج الاغ با اسب استر حاصل میشود و او اگرچه در جنگ
چندان بکار نیاید و سواری آن مناسب هیئت کروفری که غرض اظهار
شجاعت عدم اراده گریز در نظر خصم باشد اما در قطع مسافتهای دور
صبور و استراحت در سواری آن بیش از سایر مراکب است و
دُلدُل را بحکل استر نشان داده اند و بهترین اقسام آنست که
پدر و مادرش هر یک در مرتبهٔ خود نجیب باشند و آنچه از کشیدن
اسب بر الاغ حاصل میشود اگرچه رهوار می باشد اما اکثر کوچک
و با الاغ شبیه می باشد و از خواص استر آنست که شباهت
بمادر بیش از پدر میدارد و ازین جهت اگر مادرش اسب باشد
بهتر است دیگر از جمله خواص آنکه منقطع النسل می باشد و در بعضی روایات
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که از استر نیز مانند
سایر حیوانات نسل حاصل میشود اما چون هیمه بجهة آتش از اجسام خاطر
از سایر چهارپایان جلدتر بود حضرت خلیل نفرین کرد لهذا منقطع
النسل شد بعضی گفته اند هر نوع از ترکیب دو نوع حاصل شود

منقطع

منقطع النسل خواهد بود پس بهتر آنست که اگر نر باشد خصی کنند
که قوی و خوش خلق میگردد و آنچه از اخلاق بد در اسب مذکور شد
در استر بیشتر یافت میشود و ازین جهة در ریاضت محتاج تدبیرات
می باشد بعضی که بد سواری قبول تربیت کنند جدا از بدیت
و بیان گذاشته باید راند و اگر در آن مرتبه سرکش نباشد بمحض
آنکه بدل باریسمانی یا استمالی بر پاهایش بندند فرمان بردار
میشود و سرب بر چروکان پا فکنند و اگرچه بزودی رهوار میگردد
اما پی راست نمیکند و بهترین رنگها یکرنگ و بعد از آن کبود است
و آنچه از علامات غره و تحجیل مذکور شد در استر پسندیده نیست
چنانکه قبل ازین در حدیث گذشت و اکثر هیئات احکام اعضا و ادوار
و افکندن و بر آمدن دندانها و معالجه امراض همان حکم اسب
دارد اما عمر استر بیشتر می باشد و در کتاب کافی مذکور است
که معدن جواهر معالم امام موسی کاظم علیه السلام بر استری
سوار بود یکی از منافقین اعتراض کرد که چرا سوار این چهارپا

که از پی دشمن نمیتوان رفت و در جنگ هیچ کار از و نیاید آنحضرت
فرمود تطاطات عن سمو الخيل و تجاوزت
قمو العير و خير الامور اوسطها يعنى از بلندى
اسب فروتر و از پستى الاغ بلندتر است و بهترين چيزها
آنست که میانه باشد و نیز در کتاب مذکور از طرخان نخاس
منقولست که گفت میگذشتم از جانب حضرت امام جعفر صادق
عليه السلام هنگامی که از حیره که موضعیست در حوالی کوفه
فرود آمده بود پس پرسید از من ما عملك يعنى
چه چیز است کار تو گفتم نخاسم یعنی دلال حیوانات پس فرمود
اصب لى بغلة فضحا يعنى پيدا كن از براى من ماده
فضحا گفتم فدای تو گردم کدامست فضحی فرمود همّاء
بيضاء البطن و بيضاء الافخاذ بيضاء الجحفلة
یعنی استری که میان رانها و لبهایش سفید باشد پس
گفتم بخدا سوگند که باین صفت استر ندیده ام ایشانرا فرمود از

41

خدمت حضرت مراجعت نمودم پس همان ساعت واخل خندق

کوفه شدم پسر برادیدم استر برآب میدهاد همان صفت

گفتم از کیست این استر گفت از خداوندامن گفتم میفروشد

گفت نمیدانم پس ازپی او رفتم تا بخداوندار رسیدم و آن استر

را خریدم و بخدمت حضرت آوردم فرمود هذا هو

الصفة التی اردتها یعنی همینست آن صفتها

که میخواستم گفتم فدای تو شوم دعائی جهة من بکن

فرمود اکثر الله مالک وولدک

یعنی زیاده گرداناد خدای تعالی مال وفرزندان ترا حسین

منقولست از ترخان که در اندک زمانی مال وفرزندان

من بیش از همه اهل کوفه شد باب نهم در ذکر

شتر وفیل از غرایب مراکب شتر است چنانکه

در قرآن مجید وارد شده که افلا ینظرون الی

الابل کیف خلقت یعنی آیا نظر نمیکنند بسوی

شتر که چگونه مخلوق گشته و این اشاره ایست بسیاری
از امور غریبه که هر یک از جمله نعمتهای بی منتهای
الهیست ازان با کمال توانائی نهایت اطاعت
و فرمان برداری و صبر بر گرسنگی و تشنگی چنانکه از
عربان منقولست که یبلغ فلما ه عشرا یعنی
شتر تا ده روز میرسد و نیز بیمودن بیابانهای کم
آب و علف بی مدد کاری آن میسر نیست و بهترین رنگها
سرخ است اما در حدیث آمده که شتر سرخ کوتاه عمر
و شتر سیاه که روی او مکروه و بد هیات باشد
عمرش درازی باشد و ارباب این فن عمر شتر را تا صد
سال نقل کرده اند و در فکندن و برآوردن دندانها
همان ترتیب که در اسب مذکور شد منظور میباید داشت
اما اگر پدر و مادرش جوان باشند یکسال تاخیر میشود
چنانکه در سال ششم جمیع افتاده عوض برآید و در سال

٨٨

42

هشتم یا نهم دو دندان دیگر بر می آید و تمام دندانها
در طرف زیرین می باشد همچنین فیل و حیوانات
سم شکافته در طرف بالا دندان نمیدارند و شتر چون
اسب بر دو قسمست عربی و ترکی و از ترکیب هر دو قسمی دیگر
یافت میشود که امروز در ولایت ایران متعارف است
و این قسم در کشیدن بارهای گران بکمال توانائی و قدرت
دارد اما رفتارش بچلدی شتر عربی نیست و در هوای گرم
زود عاجز میشود و اکثر چون استر منقطع النسل می باشد و اگر
نسلی هم رسد بد خلق و بیفایده بود و دیگر از جمله مراکب
فیل است که با کمال قوت و توانائی و تنومندی باندک
فرصتی تربیت می پذیرد و فرمان برداری میکند چنانکه
در طریق صید کردن آن نقل کرده اند که گودالی بر سر
راهش کنده خس پوش میکنند و چون در آنجا افتد
یکدو روز گرسنگی و تشنگی غالب گردد شخصی می آید و با چوب

و شکاف انواع آزار با و میرسانند. و مقارن دیگری
می‌آید و آن شخص را از و دور میگرداند و اظهار مهربانی
میکند. و آب و علف میدهد هر روز دیگر بعد از رنج و آزار
همین و اظهار همان مهربانیها میکند و چون تکرر متحقق میشود
با آن شخص الفت میگیرد و از حرکت و سکون پیر و او میگردد
و باندک اشاره ادراک مطلبی مینماید و آن دو قسمت
حبشی و هندی قسم اول در سر خرطوم دو زیادتی مانند
انگشت دارد و قسم ثانی یکی و هر دو در حصول اول نهایت
توانائی دارند اما اگر آفتی بخرطوم رسد زود عاجز
میشوند و ازین جهت در جنگ چندانی نفع ندارد و گاه باشد
که مضرتی عظیم رساند چه اگر لشکر دشمن زخمی بخرطومش
زنند همان لحظه برمیگردد و بسا باشد که متوجه لشکر خود
گردد و تمام سپاه را پریشان سازد. و در تفاسیر
و احادیث مذکورست که در سال تولد حضرت رسالت

پناه

43

پیامبر صلی الله علیه و آله پادشاه حبشه لشکری انبوه متوجه مکه معظمه گردانید و فیلی تنومند که نامش محمود بود بقصد خرابی اصل خانه کعبه با آن لشکر داشت چون بحوالی مکه رسید شتران عبد المطلب رسید متوجه آن لشکر شد و ایشان اورا با کمال تعظیم و توقیر بمجلس سالار خود آوردند و ازسوال کردند که بچه کار آمدی گفت بجهه بازخواست شتران آمده ام سالار لشکر ایشان در تعجب شده گفت من بجهة خرابی خانه کعبه که اهل مکه می پرستند آمده و تو بزرگ و سرگرده ایشانی اگر التماس خراب ناکردن خانه میکردی قبول میکردم شتران چه باشد که از من میطلبی گفت من خداوند شترانم و خانه کعبه خداوندی دارد که حفظ کنندهٔ اوست این بگفت و شتران اگرفته مراجعت نمود در اثنای راه بفیل رسیده اورا آواز داد و گفت

شتران عبد المطلب را دو صد بود بغارت بردند این حرف عبد المطلب

ای محمود میدانی که ترا بچکار آورده اند فیل با سر خود اشاره کرد
که نمیدانم گفت ترا آورده اند که خانه خدای جهان را خراب کنی
فیل اشاره کرد که نخواهم کرد پس روز دیگر آن لشکر متوجه
شدند چون بحد حرم رسیدند فیل بایستاد و هر چند تلاش
کردند پیشتر نرفت ناچار او را گذاشته خود متوجه شهر
شدند و چون نزدیک رسیدند سیاهی بصورت مرغان
هوا ظاهر و هویدا شدند و هر یک در منقار کلوخی داشته
مرکب از سنگ و گل که از دانه عدس بزرگتر بود و چون
برابر سرهای ایشان رسیدند آن کلوخها را بر سر ایشان
زدند چنانکه از میان پاهای ایشان بیرون رفت و بیک لحظه تمام
آن لشکر باین طریق کشته شدند بغیر یکی که گریخته خبر بحبشه
برد و چون نقل این حکایت را بانجام رسانید یکی از آن
مرغان پیدا شده بالای آن ولایت مینمود که آن مرغان
بدین شکل بودند در اثنای سخن همان مرغ رسیده سنگ ریزه

بر او زد

بر سر او زد و او را نیز روانه جهنم ساخت و در حدیث آمده
که بر سر شتک ریزه نام آن کشته نقش بود و اینها
باین واقع شده است آنچه در قرآن مجید خطاب بحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله شده الم تر کیف
فعل ربک باصحاب الفیل

مرحله ثالث

در معالجات امراض و آن نیز بر نه باب مشتملست

باب اول

در امراض سر و چشم اما ناخنه پرده ایست سفید که
بر اطراف چشم که بسبب هوا از وی بروی حدقه می آید
و می پوشاند چون از گوشه چشم ظاهر شود قبل از آنکه بحدقه
رسد علاج آن باید کرد باین طریق که اسب را بر زمین
نرم خوابانند و سوزن بزیر آن پرده با ابریشم
یا موی بلند سازند و با تیغ ببرند و آن موضع را بروغن
چرب کنند و دستمالی بر چشم بندند که مگس و زور از هوا
محفوظ باشد و بعضی بعد از بریدن نمک کوفته می پاشند

علاج دیگر که محتاج بریان بنیت زعفران ومشک
صبر نخل اندروت سنبل از هر یک یکدانک پوست
هلیله زرد دو دانک مجموع را نرم وصلایه کرده با عسل
صاف معجون بسازند وبکرر با پر یا میل درچشم کشند.
واین معالجه آب سیاه وسفید را نیز زایل میکرداند.
واگر ناخنه سرخ رنک باشد بکیرد وکزدم را خشک
کرده بسایند وچون سرمه درچشم کشند. واگر سبب
سرخی چشم افتادن یا خوردن بر جای سخت باشد
بعد از خون کرفتن تخم مرغ را برهم کنند وبرچشم نهند.
واگر علت آشفتکی چشم کرمی هوا باشد پوست هلیله
زرد وکف دریا وزردچوبه ونبات سفید مساوی
بکدیکر کوفته بیخته چون سرمه درچشم کشند. اما علاج
سفیدی آنست که استخوان سرآدمی را بسایند وسه روز
درچشم کشند. علاج دیگر موی سرآدمی را در کوزه سفالین

کرده بر

45

کرده سرکوزه را بگل محکم بگیرند و یکشبانه روز در تنور گرم
گذارند تا بسوزد آنگاه چون سرمه بسایند و در چشم کشند

علاج دیگر جوز بویا امبران حبشی از هر یک یکدرم
کافور و فلفل از هر یک یک دانگ صلایه کرده در چشم کشند

علاج دیگر پوست تخم شترمرغ پوست تخم مرغ آبی
از هر یک یکمثقال استخوان کردران خرگوش و صدف
سوخته و کف دریا از هر یک یکدرم و مشک و کافور
از هر یک نیمدرم سائیده در چشم کشند. علاج دیگر
پنبه خرچنگ و آب کنند تا را با عسل آمیخته در چشم کشند.
علاج دیگر صبر و زعفران و کف دریا را مساوی صلایه
کرده فتیله از پنبه بعسل آلوده کنند و دارو ها بران
فتیله پاشیده در چشم گذارند و در معالجه جراحت آب سیاه
پوست جو بریان را بروغن گاو بسرشند و بر خرقه
مالیده بر چشم اسب بندند و پنج روز بگذارند بعد از آن

زنجبیل و نبات سفید و فانید از هر یک نیم مثقال با یکدانگ
زعفران و دو جو مشک معجون ساخته هر روز دیگر بدهند
و درین ایام گوشت است را بیرون و اندران بروغن
گاو چرب کنند و اسب را در میان آب روان داشتن
آب سیاه را نافع است و در معالجه شب کوری خوناب
جگر گوسفند و خون کبوتر و روغن کنجد را با هم آمیخته
در حوالی چشم بمالند و چند قطره در چشم بچکانند و اما
امراض بر چند گونه است اول آنکه خلط فاسد در دماغ
بهم رسد علامتش آنست که بدن خشک شود و لیم کشد و آب
خوردن چندانی رغبت نکند علاجش آنست که زعفران
و نوشادر از هر یک دو درم کوفته با پنج درم شکر معجون سازند
و چهار روز بخورش دهند و خرنوق سیاه و لیاسه و نمک پارسی
از هر یک دو درم صلایه کرده میان نی گذارند و در بینی اسب بدمند
و سرش را بالا کنند تا اسر دارو بمغز سر رسیده آب از چشمش

46

ظاهر شود و بعد از سه روز زرده تخم مرغ را با روغن تازه بگلویش
ریزند و اگر در سر خلط سودائی دارد علامتش آنست که پیوسته
چون آدم سودائی سر می جنباند چشم تیره و تاریک میشود
علاج آنکه شاه تره و شکر سفید و زرد چوبه از هر یک ده درم
سپستان و جاشیر از هر یک پنج درم زعفران و غرنفل از هر یک
دو درم مجموع را در ده رطل آب بجوشانند تا نصف آن
بماند پس سه قسم نموده هر روز قسمی بگلویش ریزند علاج دیگر
هفت روز هر روز چهار رطل شیر با یک رطل شکر آمیخته بدهند
و اگر بحد دیوانگی رسیده بیهوده لگد زند و دندان گیرد از هر دو
شقیقه خون بگیرند و پیه خرس در شراب کهنه جوشانیده حقنه کنند
و پیه بز کوهی و پوست اهلیله سیاه را در آب جوشانیده حقنه کنند
نیز نافع است و اگر پیوسته حرکت از وی می آید و پا را برکشد قسط
سفید و لبان را در روغن جوشانیده قدری بگوش و دماغش
ریزند و تتمه را بسر و سایر اعضا مالند و اگر با حالت سابق

چشم ورم داشته باشد برگ نارنج و بهرگه در روغن و خطمی با قدری
سیر و بشکل گو سفند بجوشانند و بتمام بدن بمالند و دو طرف
شانه را بشکل صلیب داغ کنند و اگر خون از بینی آید پیچ زخم را
محکم باید بست و در زکام بهترین معالجات آنست که دود چوب
گز بدماغش رسانند و روغن گاو در بینی چکانند و زرده تخم مرغ
با روغن آمیخته بحلقش ریزند و اگر هوا گرم باشد بنفشه و کافور
و زعفران نیز داخل کنند و گاهی از آب یا هوای سرد و بعد از
حرکت باعث آن میشود که بر دو طرف در زیر سوراخهای بینی
دو بر آمدگی مانند استخوان بهم میرسد و نفس تند میزند و هیچ
اگر زود علاج نکنند هلاک میشود علاج دیگر آنست که آن
دو موضع را شکافته آن بر آمدگیها را بیرون آورند و نمک پر کنند

باب دوم در معالجه امراض حلق و سینه

اما خرام علامتش اینست که زبان سیاه شود و چشمها بگودی
افتد و آب از چشم آید علاج دیگر دو دانه سیر را در بینی و زخم

روغن جوشانیده بحلقش ریزند و بجو و آب کمتر از عادت
دهند و اگر زبان سرخ و آماسیده باشد مویز را هسته
بیرون کرده با حلبه و زرده تخم مرغ بدهند و اما سرفه که با عطش
هوازدگی باشد بیشتر از باد می‌شود و آب از بینی می‌آید
علاج آنکه هفت عدد تخم مرغ در سرکه تند بگذارد یک
هفته تا روز تا پوست آن بسیار نرم و نازک شود پس در
وقت گرسنگی یکان یکان را بگلوی اسب افکند و اگر تخفیف
نیابد قاری مویز را دانه بیرون کنند با رازیانه و عسل و روغن
شیر پخته معجون ساخته بدهند و این علاج اکثر اقسام سرفه را نفع
دارد و اگر سبب سرفه حرارت باشد در روز و هوای گرم بیشتر
می‌شود **علاج آنکه** رطلی شیر و یک رطل شکر و سه درم کتیرا با یکدیگر
ممزوج ساخته بگلویش ریزند و سرکه کهنه و شراب و روغن گاو
با یکدیگر ممزوج نموده گرم کرده بگلو ریزند و اگر علت سرفه آن
باشد که چیزی مانند پر یا غیر آن با علف بگلویش چسبیده علامتش

آنست که پی ورپی سرفه میکند علاج آنکه دهان اسب را
گشوده ملاحظه کنند و اکر ممکن باشد بیرون آورند و الا چند
روز برک نی و علف تازه بدهند که نافع است و گاه باشد
که هوازدکی باعث سرفه شود اما اندرون گلو ورم کند چون
خناق و گرفتکی در سینه بهم میرسد که قدرت بر شیهه نداشته
باشد و این مرض را سقاوه گویند اکر بزودی علاجش نکنند
هلاک میشود و اکثر در اسبان گرم سیری که ببلاد سرد سیر
آورند بسبب آب یا هوای سرد در وقت عرق حادث میشود
علاج آنکه حوالی سینه را چرب کنند تا ماده میل به بیرون
کند و چون نرم شود نیشتر زنند تا هرچه کی داشته باشد رفع شود
پس داغ کرده مرهمی و نمک کوفته بر کنند و قتی دیکر از هوازدگی
می باشد که باعث خشکی و گرفتکی گردن و گوش و سینه میشود و سر بر زمین
نمیرسد و چشم بر هم نتواند زد و گوش و چشم بسوی دم مایل دارد
و این قسم را قیصر گویند علاج آنکه سرهای گوش و سر دوش

218

و میان پشت را و سر استخوان دم را نیز با آهن گرم تر بسا نند
و در خانه گرم تا دیک با ید بست و سیر را در روغن
جوشانیده تمام سر و بدن مالند و نمک هندی
و جلنش و زیره کرمانی و کافور از هر یک دو دانک
و هلیله سیاه پنج درم کوفته با موم کداخته بیا میزند
و بخوردش دهند و چند روز بعوض علف زردک را
ریزه ریزه کرده بر روی زمین بریزند تا کردن را بلند کرده
بخورد و گاه باشد که در وقت عرق آب دهند باعث گرفتگی
سینه شود چنانکه چشم و بجال خود باشند اما چون بینی او را
بگیرد و بعد از لحظه رها کند نفس تند زند و پرهای بینی بلرزد
و اعضا خشک شده و گردیدن بجانب راست و چپ دشوار
باشد علاج دیگر دو رک که در میان دو ران است بگشایند
و نیز دو رک که در میان دو دست بالای زانو است بگشایند
و از هر چهار رک چندان دو رطل خون بگیرند و شکل گوسفند را

در آب حل کرده بجوشانند و بتمام اعضا بمالند و چهار رطل
پیاز را کوفته قدری آب با آن بپاشند پس بیفشرند و شیرهٔ
آنرا بحلقش ریزند و جو نصف عادت بدهند و اگر این حالت
از خوردن بسیار یا جو خوردن بیوقت بهم رسد. علامتش
آنست که سست و سنگین بشود و اگر حرکت فرمایند بپای
سکندری خورده بی اختیار بر زمین افتد و آب از چشمش آید
علاج آنکه دو رگ که در سینه است بگشایند و دو رطل
خون بگیرند و چهار رطل شیرهٔ پیاز را با یک رطل روغن آمیخته
بحلقش ریزند و آب سرد بر تمام بدن بپاشند و چند روز
جو را باز گرفته علف تازه بدهند و اگر درین حالت چنان باشد
که هر چهار دست و پای خم شود و بر جهت سر سم را بر زمین
رساند و قدرت بر حرکت نداشته باشد و در سر کشیدن
ناله کند. و این بدترین امراض است علاج آنکه اول
پرهای بینی را سوراخ کنند تا چند قطره خون آید بعد از آن

سمهای چهار دست و پا را نیز اشتند تا جایی که خون
ظاهر شود و چند عدد آجر را گرم کرده شیر تازه
و سرکه کهنه بران آجرها بریزند و در خرقه پیچیده
بر پاین اسب گذارند و شیر و سرکه بر زمینی
که بآتش گرم شده باشد بریزند و اسب را چادار
کرده بران زمین بدارند تا بخار بمیان سم رود و
باعث میل مادن بایست و پا شود و این عمل را
سه روز بکنند و بعد از آن از دو رگ بالای سم
و بست است یک رطل خون بگیرد پس دستها را
بمیان خاکستر گرم گذارند تا خون بایستد آنگاه
زاج و مازو با قطران آمیخته نیم درم بر سمها به بندند
و هر روز او را تازه کنند تا وقتی که چرک
منقطع شود و دران بارت بعوض جو علف تازه
بدهند باب سیم در معالجه قولنج و سایر بادها

اکر امراضی که ازین مقوله باشد از خشکی طبیعت و پیچیدکی روده حادث میشود و بسا باشد که خوردن خاک نیز باعث باشد.
علامتش آنست که بسیار بخوابد و غلطد و نفس تند زند و ناله کند علاج آنکه نواری برکردن و برکمر افکند و ساعت بساعت تنگ بکشند که نفس بدشواری زند. و پیوسته حرکت دهند. و خار جرز زیر دم و شکم زنند تا بجهد و لکد زند. و بوسیله آن عرق یاده دفع شود و حقنه را جرب کرده و پیاز یا سیر یا صابون یا چیزی دیگر که تیزی داشته باشد بشیاف کنند و بعد از ان نی یا چوب میان سوراخ در مقعدش کذارند که اکر نفخی کرده شده باشد زایل کرده و اکر آن خشکی باعث حبس سرکین شده باشد دست چرب باندرون مقعد کرده بیرون آورند. و اکر میسر نشود آب رازیانه و شیر و عسل نیم کرم بحلقش ریزند و با شراب و عسل و روغن نیم کرم حقنه کنند و شکم را بروغن و زهره کاو چرب نمایند و دو مثقال تخم هلیون را صلایه کرده با نی در سوراخ بینی بدهند و اکر با آب کرم حقنه کنند

نیز نافع است علاج دیگر آنکه نیم رطل هلیله زرد را بضعف
آن مویز و قدری بیخ کهلک در ده رطل آب جوشانیده صاف
نموده بخوردش دهند یا حقنه کنند و اگر با علامات سابق شکم
بر آمده باشد و پیوسته نظر بر پهلوی خود کند سه رطل شراب کهنه
و یکرطل پیه گوسفند و دو رطل آرد جو و یکمثقال حلتیت در پنج رطل آب
جوشانیده صاف نموده حقنه کنند و نیم مثقال زهره گاو را در یکرطل
آب گشنیز حل کرده بحلقش ریزند و یکروز علف دهند علاج
دیگر آنکه مویز را دانه بیرون کرده و بادیان و سپندان
مجموع را کوفته با عسل معجون کنند و بخوردش دهند اگر پیه خوک بچه
نیز داخل کنند نفع دارد و اگر با این علامات خود بخود بی
آنکه حرکت دهند تمام بدن عرق کرده باشد دو رطل بول آدمی
و یکرطل آب کاه و نیم رطل آب برگ ترب و نیم رطل آب حب ...
مجموع را در یکظرفی کرده یکرطل پیاز دران افکنند و تخم رازیانه
و حلتیت از هریک دو مثقال اضافه نمایند آنگاه جوشانیده

وصاف نموده بحلقش ریزند و بعد از ساعتی دو رک که میان پاهای

اسبست بکشایند و با نمک انیم گرم حقنه کنند و دست و پا و زیر شکم را

چرب کنند. و اکر با علامات قولنج از چشم و بینی آب و بلغم آید

و بر زبان اثر ورم باشد پنج هر دو گوش و داغ کوچک بکنند

و رک زیر زبان را نیز بکشایند و نیم رطل حبة الخضرا کوفته با یک رطل

روغن آمیخته بحلقش ریزند **علاج دیگر آنکه** بادیان رومی و شکر

را صلایه کرده بروغن کنجد آمیخته بخوردش دهند. و گاهی قولنج از هوای

بسیار سرد ابم میرسد علامتش آنست که کشادن دهان دشوار میشود

و موهای بدن راست می ایستد و آب از چشم می آید **علاج دیگر**

آنکه بیست مثقال قسط سغیا با بیست و انه سیر کوفته در روغن

زیت بجوشانند. و بر تمام بدن بمالند. و اکر سبب قولنج حبس

بول باشد علامتش آنست که هر دو پا را میکشاید و بهیاتی که

در بول کردن متعارفست و بسیار عرق میکند و می افتند

و می خیزد **علاج آنکه** مکرر میلی را بنمک خالص آلوده

یابا

51

نمایند و بسوراخ ذکر باد و اننده دست را گل آلوده کرده
لحظه لحظه از دوش تا کفاش مالند و اگر باد بیان چنین شود
دست را چرب کرده بنمک و نشک آلوده سازند و باندر ولی
فرجش کنند و در اسب نر نیز دست چرب باندرون مقعد
کردن نفع دارد چه اگر مثانه از وضع خود کرد یابش درست
میشود و اگر بول اسب قطره قطره آید بجای آب شیر و دوغ
بدهند و در اکثر این امراض از آب و جو پرهیز فرمایند
و بعد از تشنگی و گرسنگی آب نیم گرم بدهند و جو را کمتر
از عادت بدهند و بهتر آنست که نصف قدر عادت
گندم را جوشانیده بعوض جو بدهند و هر روز قدری از آن کم
کرده و مثل آن جو بیفزایند تا وقتی که بقدر عادت رسد و بهترین
معالجات در عموم امراض و خصوص رنجهای باطنی است که بدعا
و تصدق متوسل شوند چنانکه شیخ جلیل القدر ابو القاسم علی ابن
طاوس علوی قدس الله روحه در کتاب امان الاخطار نقل کرده

که شخص این دعا را بر اسب مرد بخواند بفضل الهی آن اسب باز زنده
شد. اقسمت علیک ایها العلة بعزة عزت الله و
بعظمة عظمة الله و بجلال جلال الله و قدرة
قدرت الله و بسلطان سلطان الله و بلا اله الا
الله و بما جری به القلم من عند الله و بلا حول
و لا قوة الا بالله الا انصرفت باب چهارم
در معالجات امراض باطنی اگر زحمتی باو رسیده
باشد. علامتش آنست که در سینه چنان گرفتگی بهم رسد که چون
او را حرکت دهند راه رفتن دشوار باشد و دست و پای بهم برآید
و چون چند قدم برانند آن حالت برطرف شود اما بلنگد علاج
دیگر چون خون بگیرند و نمک بر گوشت خوک پاشیده بر آتش نهند
تا جوش آورد آنگاه بر سینه اسب بمالند و در آبی عمیق بکشند
تا شنا کند و امالت کردن علامتش آنست که سر فرو کند و تمام
اعضاست گردد و چشم را خواباند دارد و دست و پا در رفتن

مضطرب باشد و بینی و گاهی گرم شود و علف کمتر خورد علاج
آنکه نعل از چهار دست و پای بازگرفته نفط و نمک بمالند
و خون بگیرند و دیگر روز آب بدهند آنگاه چهار رطل مویز و پنج عدد خیار
و نیم رطل گشنیز و نیم رطل شاه‌تره در ده رطل آب بجوشانند
تا بدو رطل آید پس صاف نموده بحلقش ریزند و اگر خشکی بر اسب
غالب گردد علامتش آنست که باریک و نزار شود و سینه بیاماسد
و بینی خشک شود علاج آنکه یکشب از خورش باز گیرند پس
روغن گاو و روغن کنجد از هریک نیم رطل بگلویش ریزند و موی
بزغاله را سوخته بآب بیند و با آرد خمیر کرده بخوردش دهند و چند روز
علف تازه بدو ندهند و اگر بی علت اشتهای اسب کم شود چنانکه
علف نخورد یا هر روز از قدر عادت چیزی کم کند و دوکا غایت باعثش
رسانند و روغن بگلویش ریزند و با پیه خرس و شراب حقنه کنند
و شکر سرخ و زنجبیل از هریک سه مثقال حلتیت یکمثقال و هلیله زرد
و سپندان سرخ و زیره کرمانی و نانخواه سعتر از هریک دو مثقال

مجموع را کوفته با شراب خوشانیده صاف نموده بحلقش ریزند و این دوا را سه روز بکار برند و اگر اسب کرم در شکم داشته باشد علامتش آنست که پوست بر بدنش خشک شود و موها راست و کردن بدیوار مالد و علف بسیار خورد اما فایده ظاهر نشود علاج آنکه یک رطل خرما و یکمثقال صبر را در شراب جوشانیده صاف نموده نیم رطل روغن اضافه نموده بحلقش ریزند و یک رطل حلتیه و نیم رطل سپندان با جو یا کنجدی که در شراب جوشیده باشد سه روز بدهند علاج دیگر آنکه یک رطل مویز سیاه را دانه بیرون آرند و یک رطل حلتیه را با آب گرم شسته خشک کنند و زیره کرمانی و بادیان و کشنیز خشک و نانخواه و خردل سیاه از هر یک نیم مثقال مجموع را کوفته با دو رطل آرد جو خمیر کرده بخوردش دهند و در وقت تشنگی آبی که کله گوسفند در ان پخته باشد و محرا شده سرد کرده بحلقش ریزند و اگر از هوای بسیار یا حرارت مزاج ضعیف شده باشد آرد جو در یوز جبین را با دوق تازه بیامیزند و با ان حقنه کنند و در

53

کافور در گلاب حل کرده بدنانش بندند و سه روز بپای هر روز یکمثقال

ریوند در آب داخل و بحلوی اسب ریخش تسکین حرارت میکنند

اما اگر ریوند زیاده ازین باسب میتوان داد داسبر که کره باسبر باشد

اصلا نباید داد که افلیج میشود و این از غرایب مسایل طبی است و اگر

سردی هوا باعث ناتوانی شده باشد در جای گرم بندند و یکدو

روز عسل نیم گرم و آب از نایه بحلقش ریزند و جو برشته دهند

یا علف سبز علاج دیگر آنکه یکدسته اسفناج را در روغن جوشانیده

وصاف نموده بحلقش ریزند و خرزه سفید و نوشادر از هر یک دو مثقال

یا یکمثقال شکر سفید معجون کرده هفت حصه کنند و هر روز قسمی بخوردش

دهند و اگر باعث ضعف بودن دندان زیاده یا بلندی از بعضی

دندانها باشد که بدان سبب علف و جو را خوب نخاید و هضم ناشده

از معده گذرد علاجش آنست که دندانها را بشکنند و بعد از شکستن

روغن گرم بمالند و چند روز از آب سرد احتراز فرمایند و اگر اسپی

علفی آلوده ببول گربه خورده باشد رنجور میشود خصوص وقتی که آن

کره مار یا بعضی از حشرات خورده باشد علامتش آنست که زبان زرد

و دست و پایش مضطرب میگردد و در رفتار می افتد علاج آنکه

در رگ شقیقه را بگشایند خون مایل بزردی ظاهر میشود آن مقدار

بگیرند که رنگ خون سرخ شود و تریاق اربعه نیم مثقال در سرکه حل کرده

بحلقش ریزند و اگر آن رگ ظاهر نباشد سر اسب را بزیر آورده باستش

ببندند که باعث ظهور آن رگها میگردد و دیگر امراض باطنی و ظاهر

علامات دارد و هر یک در موضع خود مذکور خواهد شد باب پنجم

در معالجه اورام و اما ورم سر و چشم اکثر از خوردن جو زهره

یا علف دیگر که در مزاج اسب سمیت دارد حاصل میشود علاجش آنست

که از دو رگ شقیقه یکرطل خون بگیرند و کافور را در گلاب حل کرده بر آن غش

زنند و بیخ نهلک را در شراب جوشانیده بحلقش ریزند و آبی که تمر هندی

در آن جوشیده باشد سرد کرده بدهند و اگر از روغن گلو ورم کرده باشد

آرد جو را با آرد سماق یا سرکه یا انار دانه ترش خمیر کرده بعوض جو بدهند

و اگر ورم در دوش و پشت که از کثرت سواری یا هوای سرد در وقت

54

عرق حاصل شود و علاجش آنست که اول نمک در بادام دانه را کوفته
با روغن بمالند و پارچه کتان بنیر را با روغن آلوده زرنیخ شبانه
روز بران موضع بندند و اگر بر طرف نشود حلبت و لبان و اشق
و مرمکی را کوفته با سریش مرهم ساخته یکمرد بر بنبدند و در وقت
بستن و کشادن باب گرم نرم گردانند تا وقتی که ورم زایل شود
با کشایند پس هر چرکی که داشته باشد بیفشرد و زنگار سوده بپاشند
و همان مرهم را بر بالای زنگار ببندند تا وقتی که چرک تمام شود
و اگر بعوض آن مرهم قطران و صبر صلایه کرده با روغن بمالند یا
خاکستر را با بول الابع ممزوج کرده نهاده بمالند نیز نافع است و اگر در
دست ممر سنگ بقدر لیموئی ورم کند بشکافند و هر چرک و خونی
که داشته باشد بیفشرند و نمک را با برگ گل خطمی کوفته آن زخم را
پر کنند و دورش را بشکل دایره داغ کنند و اما ورم خصیه علاجش
آنست که در میان آبی عمیق روده بیاغرانند و زیره و باقلای خشک
را کوفته با مویز دانه بیرون کرده و عسل و روغن زیت جوشانیده

مکرر نمایند و در ورم ذکر برمر غرا در روغن زیت جوشانیده مکرر بمالند

و اما استسقا علامتش آنست که شکم و سایر اعضا آماس کند و چون انگشت

بران آماس گذاشته زور کنند فرو رود **علاج آنکه** در آفتاب

گرم بنشانند و جلهای منفذ دار پوشانند چنانکه سراپا عرق کند پس زیر

ناف مقدار دو انگشت سوراخ باید کرد بمقداری که فتیله گنجایش

داشته باشد تا از داءی که زیر پوست جمع شده بیرون آید و بعد از آن

حرکت بسیار فرمایند که تتمه ماده دفع شود و آنگاه نفط سفید بر جمیع

زخم بمالند و درین ایام بعوض علف برگ ترب و برگ کلفس

بدهند و اگر یافت نشود نخود را در آب جوشانیده بعوض جو و

همان آب را سرد کرده در وقت تشنگی کمتر از عادت بدهند

و اما ورم زانو علاجش آنست که دنبه و خرما کوفته بران موضع ببندند

و اگر ورم بسیار سخت باشد قدری حلبه نیز داخل کنند و بعد از

سه روز که ورم نرم شده باشد به نشتر شکافته هر چرک و خونی

که داشته باشد بفشرند و اگر باین دارو ها نرم نشود پیاز نرگس

55

را کوفته به بندند و اگر بهیچ وسیله نرم نگردد داغ کنند.
و اگر محل رستن موی بالای سم ورم کند و چیزی مانند آب
بیرون آید و این اکثر در اسبانی که در زمینهای نمناک
چراند و علف میکرزند بهم میرسد علاجش آنست
که زاج و مازو را کوفته در قطران بیامیزند و بر تمام سم
بمالند و خیک یا زه مثل سفره بر سم بندند و اگر عضوی
از اعضا بسبب گزیدن مار یا سایر حشرات ورم کند
را کوفته با سرکه با آب لیمو بمالند و روغن بدما غسل
بزنند و یکسرطل خون بگیرند پس اگر آن ورم در حوالی
سر باشد رگهای شقیقه و اگر در موضع دیگر باشد رگی
که در آن حوالیست بگشایند و سیر و سرکه و خاک ...
و ... بر تمام بدن بمالند و اگر در اعضای اسب گرهی بهم رسد
چون مهره سخت و این اکثر در پس دست می باشد علاجش آنست
که نکرزند بدست بمالند و باندازه آن قدری سرب پهن کرده بر آنجا

به بندند تا نرم شود و اگر بابینها معالجه نشود حصه بیاز نرگس و پیه کوهان شتر بکوبند و مرهم سازند پس حلقه از آهن که دوان مهره را بگیرد ببندند تا وقتی که نرم شود و آنگاه شکافته بیفشرند و بنمک پر کنند

باب ششم در معالجه جراحات

اما زخم سر دوش اکثر قابل علاج نیست و اگر بسعی تمام علاج کنند باندک سواری عود میکند و طریق معالجه آنست که بالمین زخم را نشتر زنند که ماده میل بآنطرف کند و مرهم را بالای زخم نهند و اگر کهنه شده باشد چند جا داغ کنند چنانکه تمام زخم را فرو گیرد و داروهائی که گوشت نو میرویاند استعمال کنند و اما سایر زخمها اگر گوشت اطرافش فاسد شده باشد برگ بوتهٔ خشک و زنگار را صلایه کرده با روغن مرهم سازند و بر زخم گذارند یک شبانه روز که گوشت مرده را زایل میکرداند و اگر سرگین اسب را خشک کرده بسوزانند و با روغن اخته بر زخم به بندند نفع دارد و اگر ... زایل نشود تخم کزرک

56

و مقوی بنه دانه را کوفته به بندا ند. علاج دیگر چوب بید تر
و پوست خر زهره را بسوزانند. و خاکستر آنرا با آب نمک
بر زخم بمالند اما از نصف روز بیشتر نگذارند که استخوان را
نیز میخورد و اگر کرم در زخم بهم رسیده باشد اول با آب گندنا
بشویند بعد از ان آهک آب بدنایده و زاج را صلایه کرده بپاشند
و چون کرم و گوشت فاسد در اطراف زخم نماید و غرض
رستن گوشت تازه و ازاله زخم باشد. پوست بلیله
پوست انار شیرین و شب یمانی و کندر مجموع را کوفته با سفیده
تخم بیامیزند و یکشبانه روز بران موضع نهند. بعد از ان
کشوده بنمک آب گرم بشویند و با دنبه و روغن شیر بخت
چرب کنند و چون زخم میل بخشکی کند قیر و موم و کندر را در سرکه
کهنه بخته بدستور مرهم بگذارند و اما جراحتی که از گزیدن سباع
حاصل شود بهترین علاجها آنست که هر روز چند مرتبه با آب
سرد بشویند. و حلیت در روغن زیت جوشانیده بمالند

و درخصوص زخم پلنگ شکم ضفدع را بشکافند و بران زخم بمالند و ببندند. و اگر بسبب افتادن از جایی یا صدمهٔ عضوی زخم شده باشد سنگ مقناطیس را با آب بسایند و مکرر بان موضع بمالند و با دو پنبه چرب کنند. و در زخم تیر و شمشیر کرم سرخی که در زمین می باشد خشک کرده صلایه کنند و بران موضع بپاشند. و زراوند را صلایه کرده با عسل بیامیزند و بمالند. و هر گونه زخمی را از آب و هوای سرد و بوی خوش پرهیز باید فرمود. و دود چوب گز با پوست خشخاش یا سرگین بدماغ و عضو زخم دار باید رسانید. و اگر پیکانی یا استخوانی در میان گوشت مانده باشد پنبه را با آب کاهو تر ساخته مکرر بران موضع گذارند. و دهن زخم را با پنبه چرس چرب کنند. و بعد از بیرون آوردن جای او را به زردهٔ تخم مرغ و نمک پر کنند. در جذب آلات حدیدی مقناطیس کمال تاثیر دارد. و هر زخمی که بعد از التیام موضعش مو برنیاورد تراشه سم الاغ سیاه را بسوزانند و صلایه کرده با روغن زیت بران موضع بمالند. و اگر جایی از زبان

اسب بسبب ظاهری زخم شود و خون آید ماست گاو را با حنا
وخطمی آمیخته بمالند اما این کوفت را هر چند علاج نکنند بهتر است
ازینجهت که باعث اخلاط فاسد وحفظ از سایر امراض است
اما ترکیدن سم که آنرا اشقاق و نمله گویند علاج آنست که آن
شگافها را با آهک و نفط پر کنند و دنبه و قطران که داخته جوشان
بریزند و روغن بادام تلخ بمالند و مکرر سواری کنند علاج
دیگر یکه ورز جو بدهند و شکر و خشخاش و روغن را بهم آمیخته
بحلقش ریزند و چون شروع در جو دادن کنند مقداری از عادت
کم کرده و عوض آن گشنیز خشک اضافه نمایند و پیه را در کرباسی
پیچیده بر ساق بندند و از آنجا قطره قطره بسم می آمده باشد
وصبر و کندر و زاج و پوست انار و مغز بادام تلخ را صلایه کرده
با شیر و عنب الثعلب و روغن آمیخته نیم گرم چند روز پیاپی بر سم
و درزگان بمالند و مرداسنگ را سوده با روغن گل مالیدن
نیز نافع است و اگر سم از بی نعلی سوده باشد قطران و نفط

را جوشانیده بر میان سُم ریزند و آرد گندم را با پیه گوسفند
و آب کند تا خمیر کرده سه روز بندند و در زیر پا سرکه خیسک
ریزند

باب هشتم در معالجه جوشش و خارش و کله

اما خنازیر دانه ایست بقدر نخود یا بزرگتر که در گردن اسب پیدا میشود
و اگر بزودی علاج نکنند تمام بدن را فرو میگیرد و باعث هلاک میشود
و این مرض از خوردن سوسمار کوچک در میان علف حادث
میشود علاجش آنست که آن موضع را با تیغ بشکافند و آن دانه
را بیرون آورند و زخم را به برگ کنار کوفته پر کنند و اگر در سُم
چنین دانه بهم رسد و این اکثر در اسبان سفید بهم میرسد علاج آنست
که شکافته آن دانه را بیرون آورند و آب لیمو و نمک بگرز بمالند
و اما سایر جوششها که تمام بدن را گرفته باشد علاجش آنست که بقدر
یکرطل خون بگیرند و همان خون را با لعاب خطمی سفید آمیخته بر تمام بدن
بمالند و اگر حوالی تمام بدن زرد باشد نمک را با روغن کنجد آمیخته
بر تمام بدن بمالند و اگر در بدن آن جوشش ها کشیده باشد

و ا
آب ادا

و آب زرد متعفن بیرون آید زنگار و نوشادر و نمک قلیا را
صلایه کرده بپاشند و صبر و زرنیخ ارمنی از هر یک دو مثقال
با آرد جو آمیخته بخوردش دهند. علاج دیگر هر هر را بسوزانند
و خاکستر آنرا در آب گرم کرده بخوردش دهند و بخیه رم کوگرد فارسی
و مثل آن نمک در یکرطل روغن کنجد حل کرده بر بدن بمالند
و با آب صابون و نارنج بشویند و اگر جوششی با بلی برزدی براق
و خوردکان دست و پا حاصل شود و این نیز شقاق است
علاجش آنست که قدری خاکستر در آب گرم ریخته با آن آب دست
و پای اسب را بشویند و هر روز دو مرتبه مرهمی از زنگار و روغن
زیت و موم بمالند. و بسرکه بشویند و نگذارند که دست و پا را
با آب گذارد و یکمثقال ریوند را در دوق که با یخ سرد کرده باشند
ریخته بخوردش دهند. علاج دیگر مرداسنگ و انزروت
را صلایه کرده با روغن گل سرخ بمالند و اگر در زیر خصیه و انهای
جوششش ظاهر شود با بلی سفیدی آن و انها را بموی دم اسب بسته

دو روز بگذارند آنجا را اندازه‌ونتی چون لوبیا بر روی آتش
گذاشته در زیر آن بدارند که دو دش با آنها رسد و شیر و شکر
و روغن زیت با هم آمیخته بگلوی اسب بریزند و هر قسمی از اقسام
جوشش که گوشت حوالی آن خورده شده باشد و اصل
جوشش بگوی افتاده و چون دانها ی ریزه چیزی در آن
ظاهر باشد علاجش آنست که زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد از هر یک
دو درم و آهک ناشکفته چهل درم مجموع را صلایه کرده در سرکه
تند چهار مرتبه بخیسانند چنانکه هر مرتبه بقدر دو انگشت سرکه
بر بالای دارو ها ایستاده باشد بعد از آن خشک کرده بار
دیگر صلایه کنند و هر مرتبه زخم را با سرکه تر کرده قدری از آن
بپاشند و اگر مغز پنبه دانه را صلایه کنند و بر آنجا بپاشند
نیز نافع است و هر اسبی که گر شود علامتش آنست که خود را بسیار
بخوارد و مویش میریزد علاج آنکه خون بگیرند و قیر بقاعتر
بر موضع خوارش بمالند آنقدر که زخم شود و پس سیاه دانه

59

و نمک و پشت نا نزا کوفته با روغن زیت بمالند علاج
دیگر آنکه سپیدان و نمک و کوکرد فارسی را صلایه کرده با روغن و
شیره بمالند علاج دیگر آنکه زنگار سوده با مغز
کوسفند بمالند و هر یک ازین دواها را که مالیده باشند و در
وقت نشستن بآب صابون بشویند و اگر این مرض کهنه شده
باشد بدیه را در آتش بسوزانند و خاکسترش را با آب
آمیخته در وقت تشنگی بخوردش بدهند و بدن را با آب
صابون بشویند و دواها استعمال کنند و اگر موی ساق اسب
ریزد این نیز از اقسام شقاق است بعد ازان مکرر
بآب صابون بشسته باشند مغز ساق گاو و مغز ساق
الاغ و روغن کوهان شتر و پیه خوک را با یکدیگر ممزوج کرده
نیم گرم چند روز بمالند و اگر این دواها یافت نشوند روغن
بادیه نیز نافع است و اگر بر گرد لب یا چشم یا سایر اعضا
لکهای سفید بهم رسد جغد را با پر و آلات اندرون بجوشانند

خیانکه منحل شود پس صاف کرده بحلقش ریزند و خوک را
بکشند و با آلات اندرون در کوزه کرده سر آن کوزه را بگل
بگیرند و در تنور گرم گذارند تا بسوزد آنگاه خاکستر آنرا
با روغنی که از بریان کردن بره چکیده باشد بمروج کشند
و بکرر بمالند و سیاه تخمه کوفته را با روغن زیت مالیدن
نیز نافع است باب هشتم در معالجه تتمه امراض
دست و پا اما لنکیدن اگر سببش آن باشد که از جای
افتاده باشد. یا در اثنای رفتن دست و پایش بسوراخی
فرو رفته و در بیرون آوردن رگی از جای خود گردیده
یا پای که از ساق تا دوش و کفل دست همه جا بمالند
تا معلوم شود که کجا درد میکند پس آنموضع را اول بروغن
نیم گرم که پوست نارنج و سرگین گوسفند و سیر
دران جوشیده باشد چرب کنند و اگر بآن زایل
نشود رفت و موم را گداخته با گرباسی بر آنموضع

بمالند

۶۵

بندند. و چند روز بگذارند. و اگر بابینها زایل نشود بشکل
شبکه داغ کنند. و اگر ماده بعصب حوالی خوردگان
ریخته و آن موضع ورم کرده باشد و این اکثر از رنج و
تعب بسیار حاصل شود علاجش آنست که نمک را
در آب حل کرده چند روز بیاپی بمالند. و بعد از آن
تراشه چرم را با سریشم خمیر کرده یکدو روز دو کر
به بندند. و بعد از آن با آب گرم گرم کرده بگشایند و اگر
باز ورم باقی باشد. انجیر خشک را در سرکه خیسانیده
چند روز دیگر به بندند. و اگر باین تدبیر نیز زایل نشود
رگی که بطرف بیرون خوردگان است بگشایند
چنانکه نیشتر از رگ نگذرد و پی را ضایع نکنند
اسب را آهسته آهسته حرکت فرمایند تا هر ماده
که در آنجا جمع شده دفع شود و بعد از آن چند عدد سر
سناک داده قطران و روغن جوشانیده بر کرباسی بدوو

سه روز بران موضع بندند و هر روز بآب سرد بشویند
واگر ماده باین طریق دفع نشود آهن پارهٔ را گرم کرده
باندرون زخم فرستد که بسبب حرارت جذب رطوبت
کند و دران ایام نگذارند که دست و پارا با دندان بخارد
یا بجائی بمالد که باعث زیادتی جراحت شود علاج آنکه
همان موضع را داغ باید کرد چنانکه بعصب نرسد و پوست
نشکند و طریق داغ کردن آنست که اول قدری قطران
بمالند پس آلت داغ را بر بالای قطران گذارند آنقدر زمان
که قطران در جوش باشد بعد ازان پیه خوک و روغن را
با نمک آمیخته روز بر روی داغ بنهند و هر روز بآب
سرد بشویند چون اکثر اوقات این داغ را بشکل پنجه
قاز داغ میکنند ازین جهة ترکان قازی داغی میگویند
واگر این کوفت را در اوایل علاج نکنند آن ماده روز
بروز سخت بشود تا آن زمان که شبیه باستخوان گردد

واسب را بلنکاند علاجش آنست که آن موضع را بشکافند
چنانکه آزاری بعصب نرسد وآن ماده را از میان عصب
واستخوان خوردکان بیرون آورند وآن شکاف را نمک
پر کرده کرماسی سخت به بندند و هر اسبی که سینه ورانش
را داغ کرده باشند ازین کوفت ایمن میباشد ازین
جهة که راه ریختن ماده بسبب داغ مسدود شده واکر
دست و پای اسب از ایستادن بسیار ورم کرده
باشد از پاشنه پا یعنی عقب خورکان خون بکیرند و
سبوس را با شیر جوشانیدن و بستن نافع است واکر
باعث لنکیدن اسب حرکت عرق النسا باشد وآن
رکیست در اندرون ران که در اسبان لاغر ظاهر میشود و
وچون فربه شوند آن رک مخفی میکردد وموضعش چون
شکافی میان دو کوشت بهم پیوسته باشد مینماید.
علامتش آنست که هر کاه دست بران رک کذارند

بیتاب میشود علاج اگر دو جای را نزاکه محاذی آن
رگ باشد و ما بین بقدر دو انگشت بود داغ کنند
و از ان دو موضع خون بگیرند بقدر یکرطل آنگاه با کرباسی
محکم به بندند تا خون بایستد و اگر سم اسب آب آورده
باشد علامتش آنست که از درد بر سم نتواند گذاشت
و چون دست بر آنجا گذارند گرمی محسوس میشود و این
اکثر از بستن در جای نمناک حاصل میشود علاجش
آنست که نعل را باز کنند و سرکه تند بریزند و سر اسب را
تا وقتی که چرک آید پس سیر را کوفته با سبوس
آرد جو با روغن بجوشانند و با کرباسی سه چهار مرتبه
بر اصل سم بندند و در خفتن نیز کمال منفعت دارد
باب نهم در معالجات متفرقه اگر در بدن اسب
شپش بهم رسد سیب یمانی را سوده با روغن زیت
آمیخته بمالند و در آفتاب گرم بدارند آنقدر زمان

که عرق کند آنگاه باب گرم بشویند و اگر بعضی از تارهای
موی دم کوتاه و کنده شود و چون بکشند بیخش
سفید باشد علاجش آنست که بعد از کشیدن صبر و
و زهره گاو را با روغن زیت آمیخته بر موضعش بمالند
و اگر سم اسب کوچک باشد و خواهند بزرگ شود
لعاب ریشه خطمی را جوشانیده بمالند و سیر را کوفته
با پیه گداخته یکجا نرم و ز به بندند و یکهفته هر روز دنبه
و قطران گرم بمالند و بزودی بهر کس خشک داشته
حرکت نفرمایند و اگر دگر اسب از موضع خود بیرون
آماده آویخته باشد با نمک و سرکه مکرر بشویند و روغن
گاو بمالند و اگر مادیانی آبستن شود دانگشت با روغن
فرجش کرده ملاحظه نمایند اگر دو گوشت پاره
در دو طرف راست و چپ بوده باشد آنها را ببرند
آنگاه دست چرب کرده باندرون برند چنانکه با بچه آن

برسد و هر کسافتی که آنجا بوده باشد بیرون آورند مکرر آب
بر آن موضع ریزند و آن اندرون را بشویند تا وقتی که هیچ
کسافتی باقی نماند پس کیسه کوچکی را بر گوشه آن رشته
درازی نصب نمایند و آن کیسه را پر از پشم کنند و باید
که آن کیسه آنمقدار باشد که بعد از آغشتن پشم بقدر لیموی
شود آنگاه یکجو مشک و یکجو کافور و یکدانگ زعفران و هفت
دانه فلفل را صلایه کرده پنج مثقال عسل و ده مثقال گلاب
ممزوج کنند و آن کیسه را در آن شربت بخیسانند چنانکه هر
قدر ممکن باشد جذب نماید پس در میان بچه دان بگذارد
و سر رشته در بیرون بر دم اسب یا جای دیگر محکم به بندند
که باندرون کشیده نشود و بعد از آنکه کیسه از سر شب تا
صبح یا از صبح تا شام در آنجا بوده باشد اسب نر
را حاضر ساخته آنگاه سر رشته را بدست گیرند و آن
کیسه را بقوت و سرعت بیرون آورند و همان ساعت

بخیسانند

63

اسب نر را کشند که این عمل باعث آن میشود که فرج مادیان

حرارت و خشکی بهم رساند و نطفه را برغبت جذب نماید و صورت

بندند و باید که آن رشته بعذری محکم باشد که در کشیدن

گسیخته نشود و اگر اسب نر را شهوت غالب باشد

و بدان سبب سرکشی و حرکات و آرزوهای ناخوش

عایش و بدان سبزرا در آب جوشانیده صاف

نموده و جو و کافور را اضافه نمایند و با شکر بقوام آورده

با آب گرم حل کنند و به حلقش ریزند و از جمله ادویه که

قطع شهوت نماید میکن پشاه دانه و گشنیز و برگ

نی و سرکه و انار ترش و شبت و زیره و شوید

و خرفه هر یک را بطریقی که مناسب باشد بدهند

و اگر بانها زایل نشود خصی کنند و بهترین طرق خصی

کردن آنست که بر زمین نرم خوابانیده دست و پایش

را محکم ببندند و سر بیضه را بدست گرفته پوست

پیر وبش را بشکافند بتیغ و بیضه را بیرون آورند
و بعد از آن که هر دو را بیرون آورده باشند آن موضع
را بنمک پر کنند و آهسته آهسته بی آنکه کسی سوار شود
حرکت فرمایند و بعد از دو سه ساعت که بسته باشند
باز بهمان طریق حرکت دهند روز دیگر که خون زخم
ایستاده باشد بمرهم علاج کنند و دو سه روز
از آب پرهیز کنند و اگر تشنگی زیاده شود کم را
عادت بدهند و چون زخم به شود سواری کوچک
سبک بر نشسته با آهستگی برانند و بهترین اوقات
ایام اعتدال هواست و درین باب بکمال احتیاط
نمایند. خاتمه در بیان مجملی از اسبان پادشاهی
و ذکر تعویذات قبل ازین در مقدمه تقریب تحصیل
زاد الراکب و تفصیل آن مراتب رقم زده کلک
بیان شده و پیشینیان که درین فن تا بالیغ
نموده اند

64

نموده اند در شرح نتاج زاد الراکب و شعب مختلفه
آن کمیت خامه را بهر سو دوانیده که تاکنون سخنها
نگاشته اند همانا در ازمنه سابقه که عالم بنور آبادی و
معموری نگرفته بود و اگر بر سبیل ندرت در قبیله
از قبایل عرب یکه اسپی یافت می شده هر طرف
از اوصاف و شمایلش داستانها می پرداخته
اند و بسا که بی پروایی امانت داران روایت
گونه اختلاف بر چهره آن سخنان میکشیده اند
المنة لله تعالی و تقدس امروز از آنستکه ما بدرجه علیا
رسیده و همتها اوج بلند گرفته عقول و اوهام را آن
ستایش این قسم امور نیست آنروز خیل اسپان
حضرت سلیمان را علی نبینا علیه السلام بکثرت می شنوده
اند که بعد از فوت نماز موازی یکصد اسپ بود و امروز
در جمیع اسپان پادشاهی بعد از آنکه عشرات الوف

و مات الوف بخرج رفته باشد هنوز بقایای آن در
اطراف عالم منتشر است مادی بنابر پیروی پیشروان
لازم شد که ایلچیهای سرکار خاصه شریفه که هریک چون
مرغ نامه نسب نامهٔ خویش را تا نژاد الراک
بر بال پرواز وارد مجملی بکمند تحریر آید از آنجمله مادیان
کامل و غیره که در محل مناسب از ممالک محروسه
بقبض ایلچی چیان و سرکردگی امیراخوران محرر
مقرر است موافق نسخه عرض لوبت ئیل از قرار لوشته
کتاب و تصدیق مستوفی ارباب التحاویل بعد از
وضع آنچه بانعام داده شده بیست نه هزار و هفتصد و
هفتاد و یکراس و آنچه از ابتداء لوبت ئیل تا انتها
پیچی ئیل لوقوف امیرآخورباشی جلو و سرکردگان
هر طایفه ارغا کربقورچیان و غلامان و تفنگچیان
و ایشیک آقاسیان و یساولان توشمالان

65

و علوفه و مواجب و ارباب قلم و سایر عساکر منصوره و ملازمان از قورچیان

و آقایان و اطبا و منجمان و شعرا و ندما و ارباب طرب مسیر

شده موافق تصدیق دفتر دار نور بیت و یکهزار و هشتصد و نود و هشت

راس و آنچه بالفعل که ایام اقامت است و احتمال سفر و حرکتی کرده

خاطر همین کرده و در اصطبل خاصه حاضر است از قرار نوشته

مشرف اصطبل بتاریخ شهر رجب المرجب سنه … هجری مطابق ل

کیفه و شصت و یک شاهی صفوی موافق تخاقوی ئیل ترکی دو هزار و

پانصد و پنجاه و هشت راس و آنچه جهت چاپاران و مسرعان در کل

طول و عرض ممالک محروسه در بابه و منزل بمنزل مهیا و آماده می‌باشد

و قیمت و خرج آنها را بحویل وزرا و عمال محل داده میشود و چون

نسخه منقحه آن بدفترخانه همایون نمیرسد و هرچه در محل باشد

در تحت حساب عامل آن محل در دفاتر منعقد و مشخص میشود لهذا ارباب

خامه از شمارهٔ آن عاجز است و همچنین نتاجی که بعد از عرض بهم رسیده

تا حال که سال چهارم است و یحتمل که از اصل بیشتر شده باشد چون

هنوز نسخهٔ آن بدفترخانه نرسیده هرچه دران باب نوشته شود
ازینجهت که اساس آن برتخمین است خالی از زیاد و کم متناسب
خامه راست نخواهد بود و همچنین آنچه در سنوات دیگر سپرده
ملازمان منصور شده چون بیش از حوصلهٔ وهم و خیال است
قلم از تحریر آن بعجز و قصور اعتراف مینماید و چون شرح بعضی
تحدی نژادان مذکور شد مناسب آنست که آیات
و تعقیبات و ادعیهٔ حفظ منقولست از ارباب عصمت
و طهارت صلوات الله علیهم مذکور شود تا هم آنها از اصابت
عین الکمال محفوظ باشند و هم این رسالهٔ شریفه مسعود الختم و محمود العاقبة
بانجام رسد لیکن بعضی از آنها که بجهت مطلق حفظ وارد شده و اهمه کس را
در اهمه وقت مناسبست در کتب مبسوطه ادعیه بتفصیل مذکور شده
و آنچه درباره خصوص اسب و سوار منقولست درین مقام مذکور میشود
و از آنجمله شیخ جلیل القدر ابوالقاسم علی بن طاوس علوی از کتاب
امان الاخطار نقل کرده که بجهت از جمیع بلیات این دعا را نویسد و بر

کردن

بسم الله الرحمن الرحيم اعوذ واعيذ
دابته فلان بن فلان المعروف بكذا
وكذا وساير دوابته من الخيل من ادهمها
واشقرها وكميتها واغرها ومحجلها و
حصنها وحجورها من المنتشر والرهس
والرعس والرعص والرهضة والرضية
ونخفان والفواد ورعدة وغدة الصفار
والرجس وبلغ الرليش وبلغ الخنشر والحدا
ووجع الجوف والربو في الرايس ومن الظر
والصدق والعشار والحمره في الاماق ومن
الحمر والبهر وساير الاعلال في البهايم د
عيونت السوء رعنها في ساير حبرمها وبشرها ولحمها
ودمها ومخها وعظمها وجلدها وجوفها وعرقها
وعصبها وشعرها ووبرها وبطنها وظهرها وظاهرها

وباطنها بالاحاطة الكبرى وباسماء الله الحسنى
وبكلماته العظمى من الامتناع من الاكل والشرب
والغصص والالتواء والضربان ومن جرح
بالحديد وخز ما بشوك وحرق بالنار ويخلب وَ
من وقع نصال السهام واسنته الرماح ولمز الهوام
واللوداع ومن ضربه موهنه دوحطمة سقطة و
موجعة وعثره معرجه ووقعه مولمه اعيذ
وراكبه بما استعاذ به جبرئيل ع وبما عوذ به
النبي ص البراق وبما عوذ به فرسه السحاب
وبما عوذ به علي ع فرسه لزاز وبما عوذ به
شمعون الصفا فرسه الطماح وبما عوذ به
موسى الكليم فرسه الذي عبره في اثره
البحر عوذت هذه الدابته وصاحبها و
موضعها ومرعاها وسايرمالها الكراع

والرابع

67

والرابع من الهامته والسامة والعين
اللامة ومن سائر السباع والهوام من كل
اذيته والبليته من الشرور والدهور والرد وه
الغرق والحرق والونا ومدارك الشفا بالعقد العظيمه
والاسماء الاوليه العليه من عين الجن والانس
اجمعين بسم الله رب العالمين بسم الله عالم السر
واخفى بسم الله الاعلى وباسماء الله الكبرى سرادق
سرادق علم الله وفى حجة ملكوت الله الذى يحيى
به الاموات وبها رفعت السموات وباسماء الله
التى اضاءت بها الشمس وارتفع بها العرش من ساير
ما ذكرت وما لم اذكر وما علمت وما لم اعلم ودفعت
عنهما ساير العيون الناظره العاديته والخواطر
الخاطرة والصدور الواغرة بلا حول ولا قوة الا
بالله العلى العظيم دعاء ديگر از كتاب مذكور بايد نوشت در

کردن اسب آیت اللهم احفظ علی ما لو حفظه

غیرک لضاع واستر علی ما لو ستره غیرک لشاع واحمل

عنی ما لو حمله غیرک لکاع واجعل علی ظلاً ظلیلاً

اتوقی به کل من رامنی بسوء او نصب لی مکراً او هیّأ

لی مکروهاً حتی یعوذ وهو غیر ظافر بی ولا قادر علی

اللهم احفظنی مما حفظت به کتابک المنزل علی

قلب نبیک المرسل اللهم انک قلت وقولک الحق

انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون ۰ تمت الرسالة بید

الفقیر الحقیر المذنب ابن محمد امین محمد حسین بابا نظر حسب الفرموده

علی التقدیر عفی الله عنه [illegible] علی الکاه [illegible]

۱۰۹۵

اجولو فی عشر شهر ربیع الثانی من شهور سنه

طمع کنند به لعنت خدا و نفرین [illegible]

گرفتار باد م

68

السلام ای قبهٔ تو قبلهٔ ارباب دین
السلام ای جنت و فردوس را همسان جای
السلام کند دل اسب اللهم اح

نسخه سفوف ارسطو از جهت رعف معده با بدیر زور نمیکها بسیار مفید

توفه سوخ هندی هیل عود هندی انیسون مصطکی
هیل کابلی و جمسک با مشک زیره کرمانی دارچینی اسـ
فلفل دار فلفل زنجبیل قرنفل انار دانه جوز فالله کافور نیم مثقال
و شش و زن نبات سفید یا قند سفید شش برابر بکوبد تا ابله سرکه کو

السلام ای قبه تو قبله ارباب دین السلام ای جنت و فردوس

السلام ای قبله تو قبله ارباب دین

السلام ای آستانت کعبه اهل یقین

السلام ای جنت فردوس را مهمان خدای

السلام ای کاه سار فادخلوها خالدین

السلام ای رحمت للعالمین را ابن عم

السلام ای تو برادر رحمت للعالمین

السلام ای اولین و آخرین را مقتدا

السلام ای بشتو طیبین طاهرین

السلام ای با رسالت منصب تو توامان

السلام ای در رسالت همدم روح الامین

السلام ای یازده معصوم چند را پدر

السلام ای اهل بیت مصطفی را اولین

السلام ای مومنان را عروه الوثقی درت

السلام ای در متانت حب تو حبل المتین

السلام ای وحی منزل ز پیامت مستبان
السلام ای در تو نازل گشته آیات مبین
السلام ای خسرو سیاره کان آسمان
السلام ای پادشاه پادشاهان زمین
السلام پادشاه مشرق مغرب امیر المومنین
شاه بطحی خسرو یثرب امیر المومنین
آنکه درگاهش پناه پادشاهان آمده
هر که گردیده گدایش پادشاهان آمده
بهر یک سبطش که هر دو نور چشم مصطفی
جبرئیل از آسمان گهواره جنبان آمده
عکس خورشیده ازل در تار رخش ظاهر شود
چرخ از خورشید و مه آیینه گردون آمده
هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنهکارم

م م م م م
م م م م
م م م
م م

ای خدا کارساز بنده نواز | حمد بی حد ابی نیاز

ای عطای تو بهترین انجام | وی نثار تو بهترین آغاز

آفریننده زمین و زمان | که انشنده نشیب و فراز

دل و جان بسته برحمت تو طمع | انس و جان را بحضرت تو نیاز

عالمی بر ضمیر خلق جهان | واقف از سر و هر سری در راز

زان جهت شاه و گدا میگوید | طوطی خاطر سخن پرداز

کای ز اسرار بندگان آگاه

وحده لا اله الا الله

ای بصنع آفریده عالم را | داده تعظیم عرش اعظم را

ای عجایب کرده و قدرت تو | بچهل روز خاک آدم را

هم بحکمت ز نطفه آدم | آفریده مسیح و مریم را

امر تو ساخت قبله ثقلین | حرم کعبه معظم را

هم بر او شرا ده عدلت | تا بگویند جمله عالم را

۶۵

ای ز اسرار بندگان اگاه وحده لا اله الا الله

ای صفات تو جاودان موجود ما نبودیم و ذات پاک تو بود
غیر تو کل من علیها فان هر چه ظاهر شد از عدم موجود
قدرتت ساخت آسمان و زمین این همی از غبار و آن از دود
میخورد پشه به تقدیرت طعم از کاسه سر نمرود
بیدت یک لحظه خالی از این ذکر هر کرا هست غایت مقصود
کرده در قعر نیل قهر تو غرق قوم فرعون را به درد و ...

ای ز اسرار بندگان اگاه
وحده لا اله الا الله

همه عیبها تو دانائی ور همه عیبها بپوشائی
خالی از نقص و نقص ... بری از دلت ... فانی
ظاهر و قادر و قوی قدیم دایم و قایم و توانائی
ظاهری گر چه غایبی از چشم هم نهانی و هم هویدائی

نه کسی را مجال چون و چرا | گر بگیری و گر ببخشایی
بنده را از گنه نگه میدار | چون نگهدار کل اشیایی
از سر صدق میکند تکرار | هر که دارد زبان گویایی

کای ز اسرار بندگان آگاه
وحده لا اله الا الله

احد سامع مناجاتی | صمد کافی مهماتی

احد سامع مناجاتی | صمد کافی مهماتی
بعطا معطی وضیع و شریف | بکرم واهب العطایایی
در انابت مغیث ابراری | در اجابت مجیب دعواتی
حاجت بنده ضعیف برآر | چون تو دانای کل حاجاتی
آفریدی ز عالم و آدم | خالق الارض و السماواتی
شد مناجات جمله [illegible] | چون بحق سامع مناجاتی

کای ز اسرار بندگان آگاه
وحده لا اله الا الله

تاریخ [illegible] ... یوم الخمیس بوقت
... یوم ... بیست و ... سنه ۱۱۳۲ صفر ... [illegible]
جانب ... کاشان ... [illegible]
... [illegible]

شرح سوره کریمه اذا وقعت الواقعه چون پریشانی بحال کسی
راه یافته باشد واز کید اعدا اندیشناک باشد واز تنگدستی
رزق وکفاف معیشت اندوه کشد از حضرت سید کاینات
صلی الله علیه وآله نقلست که چهل شب بعد از نماز خفتن در مقام
خالی چنانکه در میان خواندن سوره هیچ قصه سخن دنیایی
نکند یا غیر و قطع خواندن سوره نماید تا هر که دعا ختم سوره
بخواند و در مداومت چهل روز قطع نشود چنانکه هیچ فاصله
نماند حق

بسله ایاغ الحرم جادو کف نقل منقل قد الدرم جام [illegible]

رقیبم ساقی دل صیدم معنا ایلر کوروم

یار دل مجنون بلبلیلر کوردم

مند رقیبم ساقی دل صیدم وارنهم آلر صت جاری

زر دردو عاشق ملذار

معنا ایلبلرن [illegible]

یار این هر [illegible] ماه دل تشنه هم

ساقیم [illegible] هم

اس الو ملو خلیل [illegible] ستتهر [illegible] لسند کمرو یار یار

دل صید [illegible] کردند [illegible] صدا [illegible] خنلم کردند

دل طبیع [illegible] آب جام [illegible] الدب

تاج دل [illegible] کرده [illegible] ترسم درار دسته

کمال [illegible]

[illegible]



